

کتاب ارزشمند و نایاب پیام آوران کیهان

وبلاگ دنیای اسرار آمیز

www.ufolove.wordpress.com



صفحه فیسبوک دنیای اسرار آمیز

[HTTP://WWW.FACEBOOK.COM/BLOG.UFOLOVE](http://www.facebook.com/blog.ufolove)

باتشکر فروان از دوست عزیزم رضا که این کتاب را تهیه و در اختیار بنده قرار دادند.

فصل سوم

حادثه کلورادو

گرچه گزارشات در مورد ارتباط بیگانگان فضائی با پدیده مثله شدن دام‌ها نسبتاً نادر است اما تا با امروز باندازه کافی اشارات و ادله یافت شده که بتوان این پدیده را به بیگانگان و یا حداقل موجودات غیرانسانی نسبت داد. حادثه‌ای که در ذیل نقل می‌شود نمونه بسیار خوبی است که برخی از جنبه‌های پیچیده و چند چهره ماهیت برخورد با یواف او را روشن می‌کند و یا سرنخ‌های خوبی در مورد ماهیت این پدیده و رابطه تنگاتنگ آن با انسانها و دام‌ها می‌دهد.

حادثه مورد بحث توسط دکتر لئو اسپرینکل^۱ از سازمان تحقیقات پدیده‌های فضائی (APRO) و روانشناس دانشگاه وومینگ دکتر جان در^۲، زلزله‌شناس و همسر او زانت ونیز دکتر پیتر وان ارسدیل^۳، که یک آنتروپولوژیست است بدقت بررسی شده. بعنوان پیش شرط قبل از اینکه آنها حاضر باشند ماجراهای خود را بیان کنند از محققان خواستند که هویت واقعی آنها و محل دقیق مزرعه در ایالت کلورادو در گزارشها فاش نشود.

شهود اصلی ماجرا عبارت بودند از: «جیم» افسر اطلاعاتی سابق نیروی هوایی

1. Leo Sprinkle

2. John Derr

3. Peter Van Arsdale

آمریکا و مسئول اداره روابط عمومی با تحصیلاتی در علوم فیزیک و بیولوژی، «جان» که در زمان حادثه مدیر اجرایی یک کمپانی بزرگ بوده و همسر او «باربارا» و دو پسر نوجوان آنها و بالاخره یک افسر پلیس.

قبل از این اتفاقات، جان و باربارا با جمع آوری تمامی امکانات مادی خود به جیم کمک کرده بودند تا با هم این مزرعه را که در دامنه کوه‌های راکی^۱ در نقطه‌ای منزوی قرار دارد خریداری کنند. جزو مزرعه یک چراگاه بزرگ برای دام‌ها، قسمتی از جنگل منطقه و چشمه‌سارهایی است که به یک برکه در نزدیکی ساختمان مزرعه می‌ریزد. بعد از مستقر شدن صاحبان جدید در مزرعه حوادثی بسیار غیرعادی رخ می‌دهد که باعث حیرت آنها می‌شود. منجمله شنیدن صدای زمزمه‌هایی که منشاء آن مشخص نبود، قطع مکرر برق، صدای پای انسان و یا موجودی که در بیرون بدور ساختمان می‌گشت، رؤیت بشقابهای پرنده و موجوداتی شبه انسان که بنام بیگ فوت^۲ (پا بزرگ) مشهور هستند در جنگل اطراف، پیام‌های رادیوئی که از طریق ایستگاه رادیو - پخش استریو آنها مرتباً ارسال می‌شد و نهایتاً تکه شدن بدون دلیل دام‌های آنها

حدود اواسط اکتبر ۱۹۷۵، شبی جیم متوجه می‌شود که صدای نعره گاو‌ها بلند شده، بیرون می‌رود تا علت ناآرامی آنها را بررسی کند. جیم تعریف می‌کند که «سگی درشت جثه داشتم که وظیفه حراست از مزرعه را بعهدده داشت ولی او آن شب از چیزی بشدت وحشت کرده بود و به ایوان منزل آمده می‌خواست خود را بدرون ساختمان برساند. من تفنگ شکاری‌ام را برداشتم و بیرون رفتم.»

دام‌ها در مزرعه معمولاً نزدیک انسانها نمی‌آیند ولی آن شب چنان بمن چسبیده بودند که بسختی می‌توانستم از میان آنها راهی برای عبور باز کنم. در نیمه راه برکه در بالای آن چشمم به یک شیئی بزرگ نورانی افتاد. شیئی ای پرنده بشکل ذوزنقه و برنگ نارنجی. می‌خواستم نزدیکتر بروم تا ببینم که آن شیئی دقیقاً چیست ولی هنوز چند

1. Rocky Mountains

۲. انسان هیولامانند با پاهای بزرگ Bigfoot

قدمی نرفته بودم که با خودم گفتم آن شیء هر چیزی که باشد لازم نیست من درباره آن بدانم! در آن روزها مرتباً گاوهای ما مثله می شدند و من چون يك تفنگ کالیبر نسبتاً کوچک همراه داشتم تصمیم گرفتم که کنجکاوی بیشتر نکنم.

جیم بعداً بیاد می آورد که برای دستگیری عامل تکه شدن گاوها جایزه نقدی قابل توجهی از طرف مقامات محلی تعیین شده و بدینجهت تصمیم می گیرد در شبهای بعد با تفنگ شکاری بسیار پر قدرتی برای دستگیری آنها برود. ولی شب بعد ناگهان احساس می کند که قدرت تکان خوردن از او سلب شده و از کاناپه ای که روی آن نشسته بود نمی تواند تکان بخورد. او می گوید «من فلج و کرخ شده بودم، درست مثل اینکه مواد مخدر مصرف کرده باشم».

باربارا نیز متوجه می شود که قلبش بدون دلیل بشدت می تپد و شدیداً وحشت زده است. همزمان در «نحوه تفکر» او تغییرات اساسی بوجود می آید و سیلی از خاطرات گذشته های دور بر او سرازیر می شود. (همین پدیده را بعدها باب اوکسلر^۱ توصیف خواهد کرد). او می گوید «در آن لحظات من وقایعی را بیاد آوردم که مدتها بود فراموش کرده بودم و این مرا بشدت منقلب کرد. شروع به فریاد زدن کردم و جیم نیز به حالتی عجیب افتاده بود. بنظر می رسید که اصلاً قدرت تکلم ندارد قدری دیرتر جان آمد. من می خواستم برای او توضیح دهم که ما ناگهان به چه حالتی دچار شده بودیم اما متوجه شدم که نمی توانم در این باره صحبت کنم. هر بار که سعی کردم به لکنت زبان افتادم. بعد از کمی جیم توانست شروع به صحبت و تعریف حالت خود بکند و من هم توانستم حرف بزنم. این اولین حادثه عجیب در اینجا بود... هرگز چنین چیزی در تمام طول زندگانیم رخ نداده بود».

اولین حادثه مثله شدن دام مدتی بعد (تاریخ آن مشخص نشد)، روزی جو پسر بزرگ من همراه با دوستانش

1. Bob Ochsler

يك لاشه گاو مثله شده را در فاصله ۲۰۰ متری منزل در مزرعه پیدا کرد. جیم نقل می کند: «آنها وحشت زده به منزل برگشتند. آنروز بشدت برف می بارید و ما تصمیم گرفتیم به شهر برویم و با مأموران پلیس بازگردیم. پسران من بسیار ناراحت و نرسیده بودند... زیرا این توهم را داشتند که چیزی، موجودی آنها را تعقیب کرده است. من حدس زدم که این حالت وحشت از تعقیب شدن در آن شرایط طبیعی باشد. با هم به بیرون از منزل رفتیم و رد پای آنها را دنبال کردیم تا به جای پای بسیار بزرگی برخوردیم که از لاشه گاو تا نزدیکی طویله گاوها ادامه داشت. درون طویله در قسمت اسبها حتی در روی فضولات نرم هم آثار رد پای مزبور دیده می شد. بنا به حدس من اندازه جای پاها حداقل ۱۸ اینچ بود. البته من آنها را دقیقاً اندازه نگرفتم ولی مشخص بود که بسیار بزرگ هستند. آنها رد پاهانی بودند که در اینجا بنام رد پای «بیگ فوت» شهرت دارد.»

«در لاشه گاو آثار کلاسیک «مثله شدن» دیده می شد. پستانهای گاو را جراحی کرده و جدا ساخته بودند. کیسه زیر پستانها سوراخ نشده ولی يك چشم حیوان را از حدقه بیرون آورده، يك گوش و مقعد گاو را هم بریده بودند، ولی عجیب اینکه از خونریزی در روی لاشه و اطراف آن خبری نبود. ظاهراً تمام خون حیوان را از لاشه بیرون کشیده بودند. و در روی برف تازه در اطراف لاشه گاو هیچگونه آثاری وجود نداشت.»

جیم شرح ماجرا را به پلیس گزارش می کند و قول می گیرد که در عرض روزهای آینده بررسی دقیقی انجام شود اما این قول هرگز عملی نمی شود. دو هفته بعد لاشه تکه پاره شده گاوی دیگر در منطقه پیدا می شود که متعلق به جیم نبوده. سر این حیوان را به پشت برگردانده و اعضای مختلفی را با دقت يك عمل جراحی از بدن او جدا کرده بودند. جیم دوباره بسراغ همان مأمور پلیس در شهر می رود و پس از مباحثه مأمور پلیس پیشنهاد می کند که برای صرف غذا در يك رستوران با هم ملاقات کنند. او می گوید «از او پرسیدم چرا برای بررسی حادثه طبق وعده به مزرعه ما نیامده و برای حل معما تلاشی نمی کند؟» او در جواب گفت که «ما می دانیم مثله شدن حیوانات چیست و از مدتها قبل در این باره اطلاعاتی داریم. آنها در این مورد فقط به چهار

گزارش اشاره می کنند در حالیکه تنها در ایالت کلورادو تا بحال ۴۰۰ مورد از اینگونه حوادث رخ داده. این اعمال را موجودات فرازمینی انجام می دهند. آنها درباره این حوادث با سازمان اف بی آی هم مشورت کرده اند.» من گفتم باور نمی کنم که او نمی تواند این مسئله را حل کند، حداقل نباید گناه چنین رویدادی را بگردن چنان موجودات خیالی بیندازد. من آنروز دشمنی برای خودم تراشیدم ولی چندان اهمیتی به این موضوع ندادم زیرا ما تا آنروز دو گاو خود را از دست داده بودیم.»

نه يك نوع شناخته شده

شبی حدود ساعت ۱۰ دو میهمان و یکی از دستیاران مزرعه صدای عجیبی را از سمت منبع هوایی آب در بالای تپه ای در ۶۰ متری منزل می شنوند. جیم به محققین می گوید «ناگهان بعد از شنیدن این صدا، يك جسم بزرگ و تیره رنگ از بالای تپه از میان سیم های خاردار مستقیماً بطرف آنها حرکت نمود. آنها فوراً فرار کرده به داخل ساختمان پناه بردند... ما بعداً کنجکاوانه بیرون رفتیم و همانطوریکه حدس می زدیم رد باهانی را پیدا کردیم.»

«من مقداری از رشته های بلند موهائی که به سیم خاردار گیر کرده بود جدا کردم. متوجه شدم که آن موجود با اتکا به قدرت زیاد جسمی خود سیم ها را از هم جدا و راه عبوری باز نموده بود.»

جیم موها را جمع آوری و از جای پاها عکسبرداری کرده و نمونه ها را برای يك کارشناس بیورنتیک در دنور^۱ می فرستد. نتیجه آزمایش نشان داد که نمونه موها با «هیچ نژاد شناخته شده ای» مطابقت ندارد.

جیم ادامه می دهد که «از این تاریخ بیعد من بمرور از این اتفاقات احساس نگرانی کردم. یکی از افراد پلیس بمن توصیه نمود که بهتر است درباره این ماجراها سکوت کنم. زیرا آنها مایل نبودند که باعث ایجاد يك وحشت همگانی در منطقه شوم. من به او

1. Denver

گفتم که قصد ایجاد شایعات و وحشت عمومی ندارم و فقط می‌دانم که چه کسی گاوهای مرا مثله می‌کند.»

موجودی را با تیر زدم؟

«در این اوضاع و احوال دیگر تنش در ما افزوده شده و همه افراد منزل ترسیده و غمگین بودند. از این بی‌عده جیم نزدیک در ورودی ساختمان می‌خوابید و یک تفنگ آماده شلیک هم در کنار سرش می‌گذاشت و گاه تمامی شب را تا صبح بیدار می‌ماند به این امید که بالاخره روزی «مجرم» را دستگیر می‌کند. مدتی بود که من به دلال ملکمان مظنون شده بودم که شاید بنحوی در این ماجراها دست دارد و تلاش می‌کند با این قبیل اعمال ما را از نظر روحی تضعیف کرده مجبور سازد تا دست از مزرعه خود بکشیم و او بتواند دوباره آنرا به شخصی دیگر بفروشد.»

«شبی حدود ساعت ۲ بعد از نیمه شب با صدای زوزه‌ای از خواب پریدم. جیم را دیدم که از پنجره منزل به بیرون نگاه می‌کرد. او یک بشقاب پرنده را دیده بود که به آرامی از مقابل ساختمان مزرعه عبور کرده و به سوی یک برکه کم عمق به پیش می‌رود. شبی دیگر جیم موجودی پشمالو را دید که در نزدیکی ساختمان می‌دوید. من صبر و حوصله‌ام بسر آمده بود و شب بعد دیگر تحمل نکردم. از منزل بیرون رفتم و آن موجودی را که در نزدیکی حصار می‌دوید با گلوله زدم. باربارا سراسیمه بیرون دوید، وقتیکه هاری و روجر هم از شهر برگشتند ما جرأت پیدا کردیم به نزدیکی آن حصار برویم تا موجودی را که من با گلوله زده بودم ببینیم. ظاهراً گلوله به او صدمه‌ای نزنده بود. من تیرانداز خوبی هستم و با وجودیکه او در تاریکی قدری حرکت کرده بود می‌دانستم که گلوله‌ام به هدف اصابت نموده. اما در آنجا هیچگونه اثری از خونریزی یا جای پا دیده نمی‌شد. ما حتی تا مرز ملک بعدی جلو رفتیم و در این جا بود که من غیرعادی‌ترین صدا را در طول عمر خود شنیدم. صدائی دوبله مانند صدای زوزه که با صدای منقطع دیگری مخلوط شده باشد.»

بهر حال، بدون اینکه چیزی پیدا کنیم به خانه مراجعت کردیم. من به پلیس اطلاع دادم که «فکر می‌کنم موجودی را هدف گلوله قرار داده‌ام.» او بسختی از این عمل من عصبانی شد و جهنمی برایم درست کرد و در آخر گفت که «من خیلی شانس داشته‌ام که این دفعه به خیر گذشته و او نمی‌خواهد که در این ماجرا کسی کشته شود.»

مزاحمت‌های بعدی

شب‌ی بعد از مزاحمت‌های باز هم بیشتر، جیم صبرش را از دست داد و با عصبانیت از منزل بیرون رفت. او می‌گوید «دقیقاً بخاطر ندارم که چه گفتم اما بسیاری از حرفهائی که زدم قابل بیان مجدد نیستند. در میان ناسزاهای رکیک فکر می‌کنم که گفته باشم اگر ما نتوانیم مزرعه را با آسایش خاطر داشته باشیم تو هم نخواهی توانست. من هر چیز را در اینجا منفجر خواهم کرد. من این حرفها را واقعاً جدی می‌زدم. حاضر بودم که مزرعه منزل و اصطبل‌ها را منهدم کنم قبل از اینکه مجبور شوم آنجا را ترک کنم.»

جیم به خانه برگشت و پس از قدری استراحت دوباره بیرون رفت. او می‌گوید «این دفعه صدائی را که مشخص نبود از کدام سمت می‌آید شنیدم که فقط چهار کلمه گفت: دکتر جیم، قبول می‌کنیم. فقط همین صدا که مثل صدای يك استریو بود. فکر می‌کنم این اولین باری بود که واقعاً تکان خوردم، بجای اینکه عصبانی و یا گیج و مستأصل شوم. صدا از همه سو می‌آمد. حوادث بسیار دیگری نیز روی داد که همگی در جهت خراب کردن اعصاب ما بود. چندین نفر از دوستان ما را که برای ملاقاتمان آمده بودند هر يك را بنوعی دچار دردسر کرده و یا ترسانیده بودند. من دوباره به شهر رفتم و با پلیس صحبت کردم و از مأمور پلیس پرسیدم که آیا بنظر او ما در معرض خطر هستیم؟ اگر او اینطور فکر می‌کند بهتر است من پسرهایم را از مزرعه به جانی دیگر بفرستم. او گفت که هرگز نشنیده کسی (از آنهاییکه مثل ما به دردسر افتاده بودند) صدمه جانی خورده باشد. البته آنها چند رأس اسب و تعداد بیشتری گاو و سایر حیوانات اهلی را از دست داده و طبیعتاً وحشت زده شده بودند. در این دوران که اواخر سال ۱۹۷۶ بود مثله

شدن دام‌ها با سرعت بیشتری ادامه داشت و تقریباً هر هفته ما يك قربانی داشتیم.»
در این دوران بود که روزی دو خلبان شخصی به مزرعه ما آمدند تا درباره موافقت ما با ایجاد يك باند فرود برای هواپیماهای كوچك كرایه‌ای با ما گفتگو کنند. آنها پیشنهاد می‌کردند که در مقابل به جیم اجازه خواهند داد از هواپیمای آنها استفاده کند. جیم با پیشنهاد آنها موافق بود ولی سه هفته بعد یکی از این خلبانها باتفاق دو مسافر در حادثه سقوطی در نزدیکی مزرعه ما کشته شدند. جیم که قدری عمیق‌تر در مورد پدیده مثله شدن حیوانات مطالعه کرده بعدها کشف نمود که افراد دیگری هم که به بررسی مثله شدن دام‌ها پرداخته بودند منجمله سردبیر يك مجله بطور مرموزی ناپدید شده‌اند.
جیم همچنین کشف کرد که یکبار دو جنگنده جت برای ردیابی یوفا اوها به منطقه فرستاده شدند ولی در آن نزدیکی‌ها سقوط کردند. شب بعد از حادثه، دو اسکادران هواپیمای جنگی برای گشت‌زنی به منطقه آمدند. او می‌گوید «من خودم در مرکز فرماندهی هوایی خدمت کرده‌ام و می‌دانم که وقتی آنها این جنگنده‌ها را برای گشت‌زنی به منطقه‌ای می‌فرستند برای بازی و تفریح نیست و آنها را به سلاح‌های اتمی مجهز می‌کنند.» او آن شب جمعاً ۲۶ هواپیمای جنگی شمرده بود که ظاهراً تمام منطقه را بدقت جستجو می‌کرده‌اند. شاید قصد آنها یافتن بقایای هواپیماهای سقوط کرده بوده.

جیم به محققین می‌گوید «این اتفاقات بسیار اعصاب خراب کن بود و من تصمیم گرفتم به تفحصات خود در این زمینه پایان دهم و بدون سر و صدا به رتق و فتق امور مزرعه بپردازم. آنها مدعی هستند که نیمه شبی حدود ساعت ۲ بامداد، ۹ بشقاب پرنده در محوطه بیرون مقابل خانه فرود آمدند و جیم، باربارا، هاری و يك دوست بنام دیوید و دوستی دیگر که در طبقه بالا خوابیده بود همگی این منظره عجیب را تماشا می‌کنند. جیم با شجاعت و به تنهایی به این اشیاء نزدیک می‌شود. نکته عجیب اینکه با وجودیکه او و باربارا بچشم خود می‌بینند که این اشیاء بشقابی شکل هستند هاری آنها را بشکل «توپ‌های فوتبال بسیار بزرگ و تیره» می‌بیند، درست مثل اینکه قسمتی از میدان دید را

مسدود کرده باشند.

در حالیکه بار باراً صورت خود را به شیشه پنجره چسبانده بود تا بهتر به این منظره بنگرد، چیزی با قدرت به پیشانی او اصابت می کند و او برای مدتی بی هوش بروی زمین می افتد و در حالیکه همه بدور او جمع شده بودند، اشیاء پرنده ناپدید می شوند.

جیم می گوید «من در مورد این حادثه بسیار فکر کردم و همیشه از این متعجب بوده ام که چرا آنها این بلا را بسر من نیاوردند زیرا من تنها کسی بودم که از منزل خارج شده و بطرف آنها می رفتم. اما بعدها به این نتیجه رسیدم که آنها برای بازگرداندن من به درون منزل عاقلانه ترین کار را انجام داده و باین وسیله نیز آن دو نفر دیگر را که از پشت پنجره به آنها می نگریستند از آنجا دور کرده بودند. فکر می کنم از این لحظه بود که من متوجه شدم آنها تا چه حد باهوش و قابل احترام هستند. بعدها دوباره مشكوك شدم که شاید دولت مرکزی خود ما در پس این وقایع باشد. تنها مسئله این بود که بسیاری چیزهای غیرعادی دیگر وجود داشت که قابل توجیه نبودند. بطور مثال، دیوید در تمام طول حادثه فلج شده بود. او می گوید که می توانسته بشنود که ما او را صدا می زنیم ولی تا پایان ماجرا نمی توانسته جواب بدهد و یا از جای خود تکان بخورد. پس از اتمام ماجرا من و او در اطراف منزل قدری قدم زدیم و در تمامی طول شب صدائی شبیه زوزه ای بسیار ظریف و بلند را که ما اولتراسونیک نامیدیم می شنیدیم. این صداها بعضی مواقع در ما دردسر ایجاد می کرد اما نه در همه ما - بلکه در افراد مختلف و در زمانهای مختلف. همانطور که دیوید برای مدت سه روز مریض شد.

اعلامیه

شبى حدود ساعت ۲ بامداد در حالیکه میهمان داشتیم ناگهان چراغهای خانه خاموش شدند و صدائی مکانیکی (مانند صدای کامپیوتری) از بلندگوهای رادیو و تلویزیون بگوش رسید. جیم ادامه می دهد «ما در برابر رادیویخش استریو نشسته و به موزیک گوش می دادیم که متوجه شدیم کسی با ما از درون بلندگوهای آن صحبت

می کند و من هم اکنون می توانم آن جملات را که در مغزم حك شده کلمه به کلمه برای شما تکرار کنم. او گفت:

«توجه! ما بشما اجازه داده ایم که در این جا بمانید. ما در جریان زندگی روزمره شما بسیار بندرت دخالت کرده ایم. بنابراین مرتکب عملی نشوید که ما مجبور به واکنشی تند بشویم که شما از آن متأسف شوید. به دوستان شما هم دستور داده می شود در مورد ما سکوت کنند.»

یکی از میهمانان ما، دان که متخصص کامپیوتر و الکترونیک است تصمیم گرفت برای این اعلامیه مرموز توضیحی منطقی بیابد. بدین جهت او دستگاه رادیو پخش استریو را جزء به جزء باز و به دقت معاینه نمود اما نتوانست بفهمد که این صدا چطور پخش شده. جیم می گوید «استریو خاموش بود و ما داشتیم به گرامافون گوش می دادیم که برق قطع و چراغها خاموش شدند. گیرنده رادیو هم خاموش بود، زیرا شاسی گرامافون را پائین زده بودیم. ما دریافتیم که نوع فرستنده ای که لازم است تا از يك مسافت کوتاه علائم رادیونی با آن قدرت بفرستد که بتواند در خانه ما پخش شود از حیظه امکانات ما خارج است.

جعبه سیاه

روزی جیم از مأمور پلیس وصف حادثه ای حیرت آور شنید، در مورد يك «جعبه» عجیب سیاه رنگ که او دیده بود. او می گفت «شبی در حال گشت زنی با اتومبیل پلیس در میان توده درختان این جعبه را که نور چشمك زنی از آن ساطع می شده می بیند وی بسرعت بشهر برگشته و يك پلیس دیگر را هم با خود می برد چون نمی خواسته بتنهائی به آن جعبه نزدیک شود. هنگامیکه آنها به آن محل می رسند نه از درختها اثری بود و نه از جعبه. همه چیز ناپدید شده بود. او فکر می کند که شاید همه آنها بدرون زمین فرو رفته اند. زیرا قبلاً هم اشیائی را دیده بود که بدرون زمین فرو بروند، اما من هرگز چنین اتفاقاتی ندیده ام.» اما جیم یکی از این جعبه ها را دیده بود.

او شبی در ژانویه ۱۹۷۷ همراه با پسر بزرگش جو، دنبال تصمیم ناگهانی بطرف قله تبه‌ای رانندگی می‌کند که یک محوطه لم یزرع مدور به مساحت حدود ۳۵ فوت مربع در آن دیده می‌شد. نور زرد رنگی از میان درختان بر اتومبیل آن‌ها می‌تابید.»

«ما پیاده شده بطرف آن نور رفتیم. آنجا روی زمین یک جعبه قرار داشت. من به جو گفتم که حدود ۱۰ فوت عقب بایستد. از آن جعبه صدای زوزه خاصی بگوش می‌رسید و ظاهراً در درون آن یک منبع نور قرار داشت، یا شاید در بیرون آن. توصیف آن مشکل است. شب مهتابی و سردی بود هنگامیکه به ۴ فوتی آن جعبه رسیدم صدای زوزه آن کاملاً تغییر کرد. مثل صدای وزوز انبوهی زنبورهای خشمگین که هر لحظه صدای آن بلندتر می‌شد. من از ترس به عقب رفته و به جو گفتم که برود در کنار اتومبیل بایستد و بدقت مرا تحت نظر داشته باشد و سپس به آرامی بجلو رفتم. به او گفتم هر اتفاقی بیفتد نباید از کنار اتومبیل تکان بخورد. ولی بطرف جعبه که رفتم ناگهان ناپدید شد!»

تماس

جیم می‌گوید «آنشب قدری دیرتر متوجه نور دیگری در میان درختان شدم. به جو گفتم که به منزل برود و خودم بطرف درختان براه افتادم. فکر می‌کنم که با ترس کامل به نزدیکترین فاصله رسیدم. واقعاً مجبور بودم به پاهایم فشار بیاورم تا مرا بسوی آن شیء مرموز در میان درختان ببرند. زیرا نمی‌دانستم آنجا چه خواهم یافت. بطرف آن منبع نور رفتم. آنجا در آن نور دو موجود بانتظار من ایستاده بودند. اما آن نور از هیچ منبع خاصی نمی‌آمد. نمی‌توانم آنرا درست توصیف کنم. در آنجا فقط نور بود و بس. کاملاً مشخص بود که آن موجودات از نزدیک شدن من نگران نیستند. آنها مرا با نام صدا زده و گفتند، من نمی‌توانم گفته‌های آنها را دقیقاً تکرار کنم ولی مثل این: «چقدر لطف کردید که تشریف آوردید!» درست مثل اینکه آنها منتظر من بودند. در پائین تبه شاید به فاصله ۵۰ تا ۶۰ فوتی ما روی زمین یک بشقاب پرنده دیده می‌شد و روشنایی کمی داشت، آنقدر که بشود آنرا تشخیص داد.»

«اطمینان داشتم که آن دو موجود هر دو مرد هستند. قد آنها تقریباً ۵ فوت و ۶ اینچ (۱۶۷/۵ سانتیمتر) بود. لباس تنگ و چسبانی بر تن داشتند، مثل لباس فضانوردان. من متوجه شدم که رنگ لباس آنها در حال تغییر است از قهوه‌ای تا قره‌ای، اما نمی‌دانم چطور. آنها پوستی روشن و چشمانی درشت داشتند که کاملاً معمولی و خونسرد بنظر می‌آمد. چیزی روی سر خود گذارده بودند اما من می‌توانستم موهای آنها را ببینم. موهای آنها طلایی رنگ و کوتاه بود. بیش از همه چشمان آنها جلب توجه می‌کرد... خطوط صورت آنها ظریف و رفتارشان بطرز خاصی زنانه بود. اعتماد بنفس کامل در رفتار آنها مشهود بود.»

«در مدت شاید حدود پنج دقیقه که با آنها بودم از اینکه برای ما در دسر درست کرده بودند عذر خواسته و گفتند که از این بی‌عده می‌بایستی ترتیب قابل قبول تری برای هر دو طرف مابین ما برقرار شود. منظور آنها چه بود نمی‌دانم. من مایل بودم از آنها سؤالاتی بکنم ولی متوجه شدم که نمی‌توانم. می‌دانید، مثلاً می‌خواستم بپرسم «شما از کجا می‌آئید؟» ولی هیچ کدام از سؤالاتم را مطرح نکردم. چندین مطلب وجود داشت که آنها از من خواستند برای دیگران بیان نکنم که بنظر من هیچکدام از آن مطالب اهمیت خاصی نداشت. فکر می‌کنم شاید آنها می‌خواستند مرا امتحان کنند آیا دهان خود را بسته نگاه خواهم داشت یا نه. من به آنها گفتم که اگر این آنها هستند که دام‌های ما را مثله می‌کنند باید بدانند که کاری احمقانه است زیرا با این عمل توجه همگان را به حضور خود در اینجا جلب می‌نمایند. آنها بمن اطلاعات و اخباری که دنیا را بلرزاند ندادند حتی اعتراف هم نکردند که مثله کردن حیوانات کار آنها است. تنها مطلبی که با اطمینان دریافتم این بود که آن موجود بزرگ پشمالو «بیگ فوت» از دستورات آنها اطاعت می‌کند.»

«آنها درباره آن جعبه هم اشاراتی کردند و گفتند که فاصله گرفتن از آن کار درستی بوده این شاید اشاره‌ای به تهدیدی ضمنی بود. آنها با سر اشاره‌ای کردند و موجودی که من او را «بیگ فوت» می‌خوانم از میان علفها، حدود ۲۰ تا ۳۰ فوتی ما برخاست و

بطرف جعبه رفت. صدای زوزه جعبه تغییر کرد و او بزمین افتاد. آنها آنگاه بمن گفتند «همانطوریکه می بینی نزدیک شدن به آن جعبه باعث مرگ می شود.» آنها بمن قول دادند که باز هم خواهند آمد و با من صحبت خواهند کرد. هیچگونه خداحافظی در میان نبود. من بنحوی احساس کردم که وقت رفتن است. در ضمن آنها بمن گفتند که حافظه مرا دستکاری نخواهند کرد. من درباره موضوعاتی که مایل بودم از آنها سؤال کنم فکر کردم... هنوز نظری قطعی در این باره که آیا آنها از فضا آمده اند نداشتم و هنوز هم چندان مطمئن نیستم. آنها بسیار شبیه انسانها بودند... و اولین فکری که بمغزم راه یافت این بود که شاید بنحوی دولت ما دارد این اعمال را انجام می دهد. آنها از اطمینان به نفس کامل برخوردار بودند و انگلیسی را با لهجه صحبت می کردند.»

«من واقعاً یکه خورده بودم زیرا آشکارا بشقاب پرنده را دیدم. دوباره بطرف منزل برگشتم... من درباره این گفته «ترتیب قابل قبول تری برای هر دو طرف» بسیار هیجان زده و دچار توهم شده بودم که مثلاً آنها بمن داروی معالجه سرطان و یا یک میلیارد دلار پول و یا چیزی از این قبیل خواهند داد... من نمی توانم بفهمم که چرا آنها زحمت صحبت کردن با مرا به خود دادند. آنها چیزی منهای این «ترتیب قابل قبول تری» بمن نگفتند اما کاملاً آشکار بود که انتظار داشتند من دوباره برگردم.

هدف

جیم احساس اطمینان می کرد که در آن مزرعه نوعی پایگاه هوایی بیگانگان وجود دارد. او به محققین گفته «من می توانم حدس بزنم که آنها مراقب ما هستند» مراقب قدرت نظامی ما زیرا «مزرعه ما بر تأسیسات نظامی مشرف است و ما دید بسیار خوبی از آن تأسیسات داریم. مطمئن هستم که آنها بازیگرانی خشن می باشند. آنها برادران بزرگتر ما از فضا و علاقمند به وضعیت ما بعنوان موجودات روحی و یا مسائلی شبیه به این نیستند و من قاطعانه اطمینان دارم که مرگ و زندگی ما چندان تفاوت و اهمیتی برای آنها ندارد. ما مزاحمین آنها هستیم. گرچه هنوز هم معتقدم که شاید آنها در اصل بسیار

انسان تر از ما باشند. من اطمینان دارم که آنها گاوها را به آسمان می برند، خون آنها را می مکند بعد هم آنها را مثله می کنند و لاشه آنها را به پائین می اندازند اگر آنها فقط می خواستند تحقیقات بیولوژیکی درباره گاوها انجام دهند می توانستند لاشه آنها را طوری پنهان کنند که دیگر یافت نشوند. بنابراین هدف آنها ترسانیدن ما نیز هست و در این راه کاملاً موفق بوده اند.»

«من در ابتدا تصور می کردم که دولت مرکزی تعداد زیادی از هلیکوپترهای خود را به اطراف می فرستد و آنها حیوانات را مثله می کنند تا اصل قضیه پنهان بماند. اما اینک می دانم که هلیکوپترها با مثله شدن دامها کوچکترین ارتباطی ندارند. اصولاً هلیکوپترها قدرت و حجم کافی برای بلند کردن يك گاو ۲۶۰۰ پوندی را به آسمان ندارند. علاوه بر این شما نخواهید توانست يك گاو درشت جثه را با يك هلیکوپتر جابجا کنید بدون آنکه توسط اشخاصی دیده شوید.»

جیم ضمن بحث با يك افسر در پایگاه نیروی هوایی در مورد مثله شدن دامها، متوجه شد که پایگاه هوایی نیز سهم خود را در حوادث دردسر آفرین یواف اوها دریافت کرده، و حتی دستوراتی برای برخورد با آنها صادر نموده. این افسر از جیم پرسیده بود که آیا او مزاحمت هائی از طرف «بیگ فوت» داشته است (در حقیقت حدود ۲۰ نفر در موارد مختلف آنها را در مزرعه دیده اند). ظاهراً نیروی هوایی دستوراتی هم درباره این موجودات گریز پا صادر کرده.

يك توضیح عملی؟

جیم نتیجه گیری می کند که «این امکان وجود دارد که اینها تجربه های کاملاً ذهنی باشند» او حوادث و تجربیات خارق العاده ای را که در مزرعه روی داده اینطور جمع بندی می کند: «شاید همگی ما باتفاق دچار نوعی توهم شده ایم. علل دیگری هم می توانسته وجود داشته باشد. شاید هیچ يك از این حوادث بوقوع نپیوسته و ما بنوعی در این راه فریب خورده ایم. البته من نمی فهمم که چطور چنین چیزی ممکن است اما تنها به این

دلیل نمی توانم ادعا کنم که چنین چیزی اتفاق نیفتاده.»^۱

من از دکتر لثو اسپرینکل سوال کردم که برداشت او از اظهارات شهود قضیه چیست. او گفت: «واکنش اولیه من شك و تردید بود. اصولاً آنها خیلی محتاط بودند و در جواب دادن طفره می رفتند. اما بهر حال بعدها آنها را افرادی قابل اعتماد و راستگو ارزیابی کردم. شاید اولین ملاقات آنها با سه کارشناس با درجه دکتری برایشان قدری ترس آفرین بود... (همسر او) بسیار نگران این مسئله بود که اگر تجربیات آنها فاش شود معاملات تجاری شوهرش تحت تأثیر قرار گیرد... البته من هیچگونه معاینات رسمی روانپزشکی درباره آنها انجام ندادم. ولی بهر حال برداشت من و همینطور برداشت همکارانم جان در^۱ و پیت وان آرسدیل^۲ - این است که شهود شرح وقایع را تا حدیکه ممکن بوده بدرستی داده اند. آنها همگی از این ماجراها گیج هستند همانطوریکه ما هستیم.»^۲

اعضای تیم بررسی متفق القول بودند که شهود افرادی تحصیل کرده، با هوش و حساس هستند. «تردیدهای احساسی و عقلانی (و شهامت) در صحبت های آنها و نیز در رفتاری که طی بازجویی ها داشته اند کاملاً مشهود بوده. آنها ظاهراً آمریکائی هائی وطن پرست هستند ولی بنظر آنها سر تیترا «فعالیت های نظامی آمریکا» برای توجیه و تقبل مسئولیت تمام اتفاقاتی که برای آنها روی داده کافی نمی باشد».

در این مورد استثنائی بقدری جنبه های مختلف پدیده یوفاو دیده می شود که باعث تفسیرهای گوناگونی خواهد شد. واقع گرایان سرسخت بدون تردید دلائل و توضیحات روانی مانند توهمات دستجمعی را عنوان خواهند کرد. اما حداقل در برخی موارد باندازه کافی دلائلی وجود دارند که مشخص شود آنها پایه هائی در واقعیات ملموس دارند هر چند ما قادر به ارائه و یا درک ماهیت این واقعیات نیستیم.

1. John Derr

2. Pete Van Arsdale

فصل چهارم

ابعاد بیگانگان

نامه اینگونه آغاز گردیده بود: «دوست عزیز، من تازه از موروک^۱ برگشته‌ام. آن خبر درست است. بطرز خرد کننده‌ای درست است».

نامه جerald لایت^۲ به دوست و همکارش مید لاین^۳ کارمند بنیاد تحقیقات علمی بوردرلند^۴ درباره رویدادهای فوق تصویری است که او ادعا می کند طی دو روز در آوریل ۱۹۵۴ در پایگاه هوایی موروک (پایگاه نیروی هوایی ادواردز^۵) درای لیک^۶، کالیفرنیا ناظر آن بوده.

لایت در ادامه نامه می نویسد «در این سفر من در معیت فرانکلین آلن^۷ از روزنامه هیرست^۸ و اروین نورس^۹ از انستیتوی بروکینگز^{۱۰} (مشاور اقتصادی پرزیدنت ترومن) و

-
- 1.Muroc
 - 2.Gerald Light
 - 3.Meade Layne
 - 4.Borderland
 - 5.EdwardsAFB
 - 6.Dry Lake
 - 7.Franklin Allen
 - 8.Hearst
 - 9.Erwin Nourse
 - 10.Brookings

کاردینال مک اینتایر^۱ از لس آنجلس بودم (اسامی را فعلاً محرمانه تلقی کن).»

«پس از اینکه حدود شش ساعت تمام لوازم ما را بررسی کردند و درباره حوادث و جنبه های مختلف زندگی حرفه ای و خصوصی ما سئوالاتی نمودند بما اجازه داده شد به این پایگاه سری وارد شویم. احساس می کردم که دنیای قبلی ما با واقعیتی بی نظیر به آخر رسیده. چون بچشمان خود می دیدم که انسان های زیادی در اینجا هستند که در حالت فروپاشی کامل روحی و گیجی مطلق قرار دارند. آنها بالاخره متوجه شده بودند که دنیای آنها با چنان قاطعیت وصف ناپذیر و بدون بازگشت پایان رسیده. واقعیت اشکال دیگر ایرودینامیکی «قابل پرواز» برای همیشه از دنیای حدس و گمان بدر آمده و جزئی دردناک از ضمیر آگاه هر گروه علمی و یا سیاسی که احساس مسئولیت می کند شده است.»

«وسیله پروازی با ساختاری دیگر»، بنا به ادعای آنها سفینه ای است که توسط «اتریانز^۲» پیرواز درآمده و با این عبارت بنیاد تحقیقات علمی بوردلند، سرنشینان یوفا اوها را که در ماه فوریه چندی قبل از بازدید جرال د لایت در پایگاه هوایی ادواردز فرود آمده و در جمع گروهی دانشمند و افرادی منتخب که با دقت انتخاب شده بودند، منجمله پرزیدنت آیزنهاور نمایش هائی حیرت آور اجرا کرده بودند را خطاب می کند.

لایت مدعی است که «طی دو روز اقامت در پایگاه پنج نوع مختلف و مشخص از انواع ماشین های پرواز را دیدم که توسط مقامات نیروی هوایی ما و با کمک و اجازه اتریانزها! مطالعه و تحت آزمایش قرار گرفت. من برای بیان واکنش خود واژه ای مناسب نیافتم. بالاخره این (اتفاق) که اینک جزئی از تاریخ شده روی داد.»

«پرزیدنت آیزنهاور، همانطوریکه شاید شنیده باشی، جدیداً شبی در حین سفر به پالم اسپرینگ Palm Springs مخفیانه به موروک برده شد. من مطمئن هستم که او بدون توجه به اعتراضات «مقامات» مختلف بزودی بطور مستقیم و از طریق رادیو و تلویزیون

در این باره با مردم صحبت خواهد نمود. البته اگر گره کوری که در سطح مسئولین فدرال بوجود آمده بزودی توسط خود آنها باز نشود. تا جائیکه من توانسته‌ام خبر کسب کنم، در حال حاضر اطلاعیه‌ای رسمی در دست تهیه است که قرار است تا اواسط ماه مه امسال رسماً منتشر شود.» احتیاجی نیست که گفته شود که چنین اطلاعیه‌ای هرگز منتشر نشد ولی شایعاتی درباره اینکه آیزنهاور شب بیستم فوریه ۱۹۵۴ را در کجا بسر برده بر سر زبانها است و این راز هنوز برملا نشده. پرزیدنت در این شب در مزرعه اسموک تری رنج^۱، پالم اسپرینگ میهمان دوستش پاول روی هلمز^۲ بود. او بظاهر برای تعطیلات و بازی گلف بدینجا آمده بود ولی برای چهار ساعت ناگهان «ناپدید» شد که باعث سردرگمی همراهان و آشوب در کنفرانس بعدی مطبوعاتی گردید.

توضیح رسمی داده شده این بود که يك روکش دندان پرزیدنت در حین جویدن ران مرغ بریان کنده شده و می بایستی او را به نزدیکترین دندانپزشک محلی می برده‌اند. اما هیچ نشانه‌ای از این سفر پزشکی (آنطوریکه در گزارش کاخ سفید عنوان شده) یافت نمی‌شود، ۱.

لایت تلویحاً خبر می دهد که نمایش های هوایی که او در آوریل ۱۹۵۴ شاهد آن بوده پدیده خارق العاده متافیزیکی «ناپدید شدن و ظهور مجدد» اجسام را در بر می گرفته. عملکردی که او در مطالعاتش درباره «ماوراء الطبیعه» تا حدودی با آن آشنا بوده. او واکنش سایر دانشمندان و حاضرین در این نمایشات را اینطور شرح می دهد: «من حیرت زدگی آمیخته با تحقیر مغزهای متفکر و عالی را که در آن جلسات حضور داشتند دیدم. آنها سعی داشتند نوعی توضیح علمی قابل قبول درباره آنچه که می دیدند بیابند تا بدین وسیله بتوانند اصول فیزیکی شناخته شده را حفظ کنند»، ۲.

این نامه (فتوکپی آن در آخر کتاب چاپ شده) بدون هیچگونه تردیدی اصالت دارد. اما محتویات حیرت انگیز آن را بسختی می توان (اگر اصولاً ممکن باشد) باور

1. Smoke Tree Ranch
2. Paul Roy Helms

داشت. جرال د لایت مدتها است که در گذشته، همانطوریکه سایر شهود این قضیه نیز دیگر در قید حیات نیستند. هیچیک از آنها هرگز درباره این وقایع بطور علنی صحبت نکردند و حتی از تأیید دریافت نامه‌هایی که بارها توسط محققین سازمانهای مختلف برایشان فرستاده شده نیز خودداری نمودند. با وجود این اشخاصی دیگر در طی زمان با به پیش گذارده و شهادت‌هایی داده‌اند که ثابت می‌کند در آن دوره مورد بحث واقعاً حوادث حیرت‌انگیزی رخ داده.

در سفری به کالیفرنیا در تابستان ۱۹۵۴، نویسنده انگلیسی دسموند لسلی^۱ یکی از افسران نیروی هوایی آمریکا مصاحبه کرد که مدعی بود که بچشم خود دیده چطور روزی یک بشقاب پرنده ۱۰۰ فوتی در فرودگاه پایگاه در موروک بزمین نشست! به پرسنلی که آنروز بخصوص از مرخصی مراجعت می‌کردند اجازه ورود داده نشد و مأمور باجه کنترل به آنها گفت که «بروند و گم شوند». این بشقاب پرنده ادعائی را ظاهراً در آشیانه شماره ۲۷ نگهداری نموده و پرزیدنت آیزنهاور را برای دیدن آن طی تعطیلاتش در پالم اسپرینگ به آنجا بردند. ۳.

بمرور زمان بعضی دیگر از جزئیات این رویداد افشا شد. نجیب‌زاده کلان‌کارتی^۲ (که بیشتر با نام برینسلی له پور ترنج^۳ مشهور است)، یکی از پیشگامان تحقیق درباره پدیده یوفاو، که مؤلف کتبی در این زمینه نیز می‌باشد با یک خلبان هواپیماهای آزمایشی که اینک یک سرهنگ بازنشسته نیروی هوایی است و ادعا می‌کرده در تاریخ ۲۰ فوریه ۱۹۵۴ هنگام ورود آیزنهاور به پایگاه هوایی ادواردز حضور داشته صحبت کرده.

کنت کلان‌کارتی به خبرنگار می‌گفت «... این خلبان یکی از شش نفری بود که در آن جلسه حضور داشتند. پنج سفینه فضائی بیگانگان در پایگاه بزمین نشسته بودند. دو فروند از آنها بشکل سیگار برگ عظیم و سه فروند باقیمانده بشکل بشقاب و با

1. Desmond Leslie

2. Earl of Clermont

سرنشینانی تقریباً شبیه انسان بودند.» بیگانگان فضائی کم و بیش ابعاد فیزیکی بدن انسان را داشتند و می توانستند براحتی در آتمسفر زمین تنفس کنند. آنها هرگز اعلام نکردند که از کدامین سیاره، یا منظومه شمسی آمده اند.

بیگانگان به زبان انگلیسی صحبت می کرده و ظاهراً به پرزیدنت گفته بودند که قصد دارند برای ساکنین کره زمین يك برنامه آموزشی اجرا نمایند. آنها سپس قدرت فوق طبیعی خود را به نمایش گذارده و در يك مرحله خود را «نامرئی» ساختند و بدین گونه باعث حیرت و تشویش بسیار آیزنهاور شدند. ۴.

این سرهنگ بازنشسته که سوگند رازداری یاد کرده بود، اجازه نداد نامش فاش شود و من نیز نتوانستم کنت کلان کارتی را متقاعد کنم که نام او را بگوید. بدینصورت ما می مانیم و يك داستان اثبات نشده دیگر که باید به مجموعه شایعات موجود درباره پایگاه هوایی ادواردز اضافه شود.

در مورد علاقه بیگانگان فضائی به نامرئی کردن خود و سفینه هایشان اخبار دیگری نیز وجود دارد که کمابیش شبیه ماجرای نقل شده می باشند. داستان مورد علاقه من در مورد گزارش خانمی از اهالی شرق ایالت ترانسوال، آفریقای جنوبی بنام گرولر^۱ است. او مدعی بود که در سالهای دهه ۱۹۵۰ با يك موجود شبه انسان فرازمینی روبرو شده. قبل از اینکه آن موجود این خانم را با سفینه فضائی خود به سفر ببرد، ابتدا با يك وسیله كوچك مانند عصا اتومبیل او را نامرئی کرد. هنگامیکه خانم گرولر با حیرت به محلیکه اتومبیل خود را پارک کرده بود رفت ساق پای او در نتیجه برخورد با لبه تیز پلاك اتومبیل نامرئی مجروح شد. خوشبختانه موجود فضائی به او کمک های اولیه داده و فقط با نگاهی خیره به محل بریدگی آنرا در يك چشم بهم زدن معالجه می کند! موجود فضائی بعداً توضیح می دهد که چگونه ممکن است با قدرت اراده اشیاء فیزیکی را ناپدید ساخت. اما اضافه می کند که این شیوه انرژی زیادی را به تحلیل می برد و آنها خود ترجیح می دهند به این منظور از دستگاه هایی استفاده بکنند، ۵.

در اواخر سپتامبر و اوائل اکتبر ۱۹۸۹ در حوادثی جدید طی يك سری فرود‌هائی که توسط اطفال و افراد بزرگتر در منطقه ورونز^۱ در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) دیده و گزارش شده، یکی از سه بیگانه غول آسای ملبس به انیفورم نقره‌ای رنگ بکمک پرنوی نورانی يك پسر بچه را به درون يك لوله ۵۰ سانتیمتری می فرستد که پسر بچه ناپدید می شود ولی بعد از اینکه سفینه و سرنشینان آن از محل دور شدند پسر بچه دوباره پدیدار می گردد. ۶.

در مورد حادثه پایگاه هوائی ادواردز جالب است به این نکته هم اشاره شود که يك خلبان و فضانورد سابق در مصاحبه‌ای با لی اشپیگل^۲ افشا کرده که در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ هنگامیکه او مدیر پروژه «فلایت تست سنتر^۳» در پایگاه ادواردز بوده يك بشقاب پرنده در پایگاه فرود می آید. این فضانورد سابق که گوردن کوپر^۴ نام دارد گفته «بشقاب پرنده مدتی در بالای سطح زمین بحالت معلق باقی مانده و سپس به آرامی در روی بستر خشک دریاچه بزمین می نشیند.»

این صحنه تماماً توسط يك تیم فیلمبرداری شد. کوپر می گوید «هر کدام از اعضای تیم فیلمبرداری درباره ابعاد واقعی بشقاب پرنده تخمینی زدند، اما اکثریت آنها در این موضوع هم رأی بودند که بزرگی سفینه بقدری بود که بتواند انسانهای معمولی را در درون خود جای دهد.»

با وجودیکه کوپر خود شاهد فرود سفینه نبوده ولی فیلم تهیه شده از فرود را دیده و مطالعه کرده. او می گوید «این یواف او که البته افراد بسیاری فرود آن را بچشم ندیدند کاملاً مدور بود و بطور ناگهانی با زاویه‌ای تند بهوا برخاست و بسرعت از حوزه دید ناپدید شد... من فکر می کنم که آن قطعاً يك یواف او بود. ولی اینکه از کجا آمده و چه سرنشینی داشت قابل تشخیص نبود زیرا مدت توقف آن روی زمین بحدی کوتاه بود

که فرصت بحث درباره این موضوعات و یا حتی تشکیل يك گارد خیر مقدم هم نبود!». این فیلم را به واشنگتن دی سی فرستادند ولی از آن به بعد دیگر خبری درباره آن شنیده نشد. کوپر همچنین فاش کرد که «در آسمان پایگاه هوایی ادواردز همیشه چیزهای عجیبی پرواز می کنند». ۷. در سال ۱۹۵۱ هنگامیکه کوپر بعنوان خلبان در نیروی هوایی مستقر در آلمان خدمت می کرد در چندین نوبت سفینه هائی بشقابی شکل و فلزی را در آسمان تعقیب کرد. «من اطمینان دارم که یواف اوها وجود دارند و حتی بعضی از آنها که حقیقتاً خصوصياتی غیر قابل توجیه دارند از تمدن هائی بسیار پیشرفته به اینجا آمده اند». او عین این اظهارات را در سال ۱۹۷۸ به سازمان ملل متحد کتباً اعلام کرد. ۸، ۹، ۱۰.

رابطه با پرزیدنت

نویسنده کتاب پس از بیان ماجرای دیگری بعنوان «ارتباط انگلیسی» که چندان جالب نیست به بحث درباره اطلاعات ادعائی بعضی از رؤسای جمهور آمریکا در مورد یواف اوها می پردازد. بنظر او حداقل چندین رئیس جمهور آمریکا از وجود یواف اوها آگاهی داشته و اظهاراتی تأیید آمیز در این زمینه نموده اند. شاخص ترین آنها جیمی کارتر و رونالد ریگان می باشند. در سال ۱۹۷۶ کارتر در یکی از سخنرانی های انتخاباتی اش اعتراف کرد که در سال ۱۹۶۹ هنگامیکه فرماندار ایالت جورجیا بوده شخصاً يك یواف او دیده است. او قول داد که «اگر من رئیس جمهور آمریکا بشوم هر اندازه اطلاعاتی که در این زمینه در اختیار دولت است در دسترس عموم بالاخص دانشمندان قرار خواهم داد»، ۱۱. کارتر در رشته فیزیک اتمی تحصیل کرده بود و در تلاشهای خود برای شروع مجدد تحقیقات در این زمینه شکست خورد. احتمال این نیز وجود دارد که او پس از دریافت گزارش جامعی در این باره عقیده خود را تغییر داد. اگر موجودات فرازمینی به سیاره ما می آیند (این سئوالی است که بسیاری مطرح کرده و می کنند) چرا سعی نمی کنند در محوطه مقابل کاخ سفید بزمین بنشینند و مثلاً

با رئیس جمهور مستقیماً وارد مذاکره شوند؟ آنها تا کنون در برابر کاخ سفید فرود نیامده‌اند اما شواهد و مدارک قابل توجهی وجود دارند که بعضی از رؤسای جمهور با آنها در تماس بوده‌اند.

یکی از پیشگامان بحث پدیده یواف او دانیل فری^۱ که از کارشناسان قدیمی مهندسی موشک‌ها می‌باشد ادعا می‌کند در چهارم ژوئیه ۱۹۴۹ هنگامیکه او در کمپانی ایروجت جنرال کورپوریشن^۲ در منطقه آزمایشات موشکی بنام وایت ساندز میسایل رنج^۳ در نیومکزیکو کار می‌کرده او را با یک سفینه بدون سرنشین پرواز داده‌اند.

مکالماتی نیز توسط اینتر کام^۴ با بیگانه‌ای فضائی برقرار شد که مدعی بود بعضی از پیشینیان او ده‌ها هزار سال قبل روی کره زمین زندگی کرده‌اند و نژاد او اینک کاملاً از ادامه حیات بر روی یک سیستم سیاره‌ای بی‌نیاز است و ترجیح می‌دهند قسمت اعظم زندگی خود را در سفینه‌های فضائی مجهز و پیشرفته بسر ببرند. بنا به گفته او طول عمر آنها تقریباً دو و نیم برابر طول عمر انسانها است.

من در سال ۱۹۷۶ چندین روز در تونوپا^۵ آریزونا میهمان دکتر دان فرای^۶ بودم. او بمن گفت که در سال ۱۹۵۴ با میهمانان فضائی تماس فیزیکی داشته. پنج سال پس از اولین برخورد با آنها (همان سالی که آن اتفاقات عجیب در پایگاه هوائی ادوارد رخ می‌دهد، تصادفی؟). بنا به گفته آلن (نامی که او بکار برد) حدود پنج سال طول کشیده بود تا آنها خود را با محیط زیست ما تطبیق دهند و با کمک یک مأمور دولت برای خود هویت زمینی منجمله گواهی تولد و پاسپورت تهیه کنند. «آلن» بظاهر هویت یک «تاجر بین‌المللی» را بخود گرفته و پس از مدتی موفق شده بود با تعدادی از مسئولین بلند

1. Daniel Fry

2. Aerojet General Corporation

پایه از جمله رئیس جمهور کشور روابطی برقرار نماید. ۱۲.

البته این ادعاها در صورت صحت تشویش آور هستند. اما دان نامه هائی از دو رئیس جمهور پیشین بمن نشان داد که مدارکی هستند گرچه نه چندان محکم اما تا حدودی مربوط به قضیه. يك نامه (در انتهای کتاب عیناً چاپ شده) از رئیس جمهور منتخب ریچارد نیکسون بتاريخ ۲ دسامبر ۱۹۶۸ و بدین مضمون:

آقای فرای عزیز:

همانطوریکه احتمالاً می دانید، من عهد کرده ام که مردان و زنانی را به دستگاه حکومتی بیاورم که بکمک خصوصیات جوانی، قضاوت صحیح، هوش و خلاقیت خود بتوانند کمک های ارزنده ای به مملکت بنمایند. من در آمریکا بدنبال بهترین مغزها می گردم تا بتوانیم با مبارزه طلبی این دنیای بسرعت در حال تغییر مقابله نمایم. برای یافتن آنها از شما درخواست مشارکت و کمک مؤثر می نمایم.

شما، بعنوان يك رهبر، در موقعیتی هستید که می توانید افراد استثنائی را شناخته و معرفی کنید. افراد منتخب شما می باید فرم های ضمیمه را پر کرده و بشما بازگردانند. من از شما می خواهم که نظریات خود را نیز ضمیمه کنید. کارمندان من بدقت تمامی معرفی نامه ها را بررسی و آنها را در جمع ذخیره استعدادهای ما قرار خواهند داد تا از میان آنها انتصابات انجام شود.

از اینکه شما آقای فرای، وقت ذیقیمت خود را صرف می کنید تا در این برنامه مهم شرکت کنید بسیار ممنون هستم.

صمیمانه / امضا

ریچارد ام. نیکسون

سه ماه بعد بدنبال ارسال معرفی نامه ای (برای توماس ییل هارت Yale Hurt)، فرای نامه ای از هاری فلمینگ Harry Flemming، منشی مخصوص رئیس جمهور دریافت نمود. بدین مضمون:

«ما بخاطر معرفی نامه منطقی شما برای انتصاب در دستگاه دولتی سپاسگزاری

می کنیم. نظریات شما مخصوصاً درباره فرد متقاضی کمک بزرگی بما نموده است. پرزیدنت از مشارکت شما در این برنامه ممنون هستند. برای انتصابات آینده نیز حتماً نظریات شما در نظر گرفته خواهد شد.» ۱۳.

البته در این نامه هیچ اشاره‌ای به اینکه پرزیدنت نیکسون با مردان فضائی در تماس بوده نشده است. اما نامه گویای این مطلب است که بهر دلیل نظریات فرای مورد احترام بسیار بوده است.

نامه دیگری به فرای که من اصل آنرا دیدم از پرزیدنت ریگان بود و بازم با وجودیکه هیچ اشاره‌ای به بشقابهای پرنده و مردان فضائی در آن دیده نمی شد، متن نامه حاکی از آن بود که این دو نفر با یکدیگر روابط دوستانه داشتند. پرزیدنت ریگان آشکارا به موضوع «پدیده یواف اوها» علاقه نشان می داد و بر طبق روایت در دو نوبت خود او یواف او دیده بود.

یکی از این رویدادها که هنگام فرمانداری وی در ایالت کالیفرنیا رخ داد در حین پرواز شبانه در سال ۱۹۷۴ بود. خلبان ریگان، بیل پینتر^۱ نقل می کند «آن شب من خلبانی هواپیمای ما را بعهده داشتم و حدود ساعت ۹ تا ۱۰ شب یواف او را دیدیم. در هواپیمای ما که از نوع سسناسیتیشن^۲ بود فرماندار ریگان و چند نفر از اعضای تیم امنیتی او حضور داشتند.

«در حوالی شهر بیکرز فیلد^۳ فرماندار ریگان و دیگران توجه مرا به يك نور بزرگ که پشت سر هواپیمای ما پرواز می کرد جلب نمودند. شیء پرنده بنظر می رسید که چند صد یارد دورتر از ما قرار دارد. نور مزبور ابتدا تقریباً ثابت بود اما ناگهان سرعت گرفت و در يك زاویه ۴۵ درجه به بالا صعود نمود... از سرعتی کاملاً معمولی به سرعتی فوق تصور آنهم تقریباً بطور لحظه‌ای و در حالیکه بنظر می رسید هر لحظه درازتر می شود.»

ریگان این واقعه را برای نورمن میلر^۱ سردبیر روزنامه وال استریت ژورنال^۲ در واشنگتن چنین توصیف کرده: «من به خلبان دستور دادم که آن شیبی پرنده را تعقیب کند. اما پس از چند دقیقه با ناباوری متوجه شدیم که بطور ناگهانی با سرعت به طرف آسمان اوج گرفت. پس از پیاده شدن از هواپیما موضوع را برای همسر من نانسی تعریف کردم و بعدها به اتفاق تاریخچه طولانی حضور یواف اوها را مطالعه کردیم...»

میلر از ریگان می پرسد که آیا او «موجودیت یواف اوها را باور می کند؟». او می گوید «وقتیکه من این سؤال را از ریگان کردم بوضوح دیدم که مشوش گردید. زیرا تازه متوجه شد که چه دارد می گوید. عواقب گفته های خود و اینکه با یک روزنامه نگار در حال صحبت است. او فوراً به واقعیت ها برگشت و گفت «بگذارید فقط اینرا بگویم که درباره موضوع یواف او من یک ماده گرا هستم...». من در آن زمان درباره گفته های پرزیدنت مطلبی ننوشتیم. ریگان هم در مورد تحقیقاتی که باتفاق همسرش در این باره انجام داده بود وارد جزئیات نشد. زیرا متأسفانه در این لحظه بود که من ناشیانه درباره باور او به وجود یواف اوها سؤال کردم و او فوراً خودش را جمع و جور کرد. ۱۴.

هنگام نمایش فیلم ای - تی در کاخ سفید در تابستان ۱۹۸۲، گزارش شده که پرزیدنت ریگان با نجوا به تهیه کننده فیلم استیون اسپیلبرگ^۳ گفته بود «احتمالاً در این سالن فقط شش نفر حضور دارند که می دانند تا چه اندازه این داستان واقعی است!». ۱۵.

بعلاوه، ریگان در سه نوبت مختلف در ملاء عام اظهار نظر کرد که هرگونه تهدیدی از طریق فضا باعث خواهد شد که ملل جهان بلافاصله با هم متحد بشوند. او این مسئله را با پرزیدنت گورباچوف و نیز ادوارد شواردناتزه^۴ وزیر امور خارجه پیشین اتحاد شوروی (سابق) در میان گذارد. طبق گفته فردبارنز Fred Barnes دبیر ارشد روزنامه نیورپابلیک New Republic در ضیافت نهاری در سپتامبر ۱۹۸۷ در کاخ سفید، ریگان

1. Norman Miller

2. Wall Street Journal

3. Steven Spielberg

4. Edvard Shevardnadze

علناً در اینباره که چه حوادثی ممکن است روی دهد اگر جهان ناگهان با خطر جدی «حمله از فضا توسط بیگانگان» روبرو شود، از وزیر امور خارجه شوروی سؤال نموده و ادامه می دهد «آیا فکر نمی کنید که در آنصورت ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی مشترکاً اقدام به پاسخگویی متقابل نمایند؟». شوارد ناتزه جواب می دهد «بله، قطعاً و در آن وضعیت حتی به ملاقات قبلی وزاری دفاع دو کشور هم احتیاجی نیست». ۱۶.

سخنان ریگان را می توان سثوالی کاملاً فرضی تلقی کرد. بدینجهت من قسمتی از سخنرانی میخائیل گورباچوف را در کاخ کرملین که نقدی بر ملاقات سران دو ابرقدرت در سال ۱۹۸۵ است در اینجا ذکر می کنم:

«... در آخرین ملاقات ما در ژنو، رئیس جمهور آمریکا يك سثوال فرضی کرد که اگر کره زمین توسط موجودات فرازمینی از فضا مورد تهاجم قرار گیرد آیا ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی با همکاری یکدیگر در برابر چنین تهاجمی مقاومت نکرده و آنرا دفع نخواهند نمود؟ من با طرح این فرضیه هیچ مخالفتی ندارم، گرچه معتقدم نگرانی درباره چنین تهاجمی هنوز زود است». ۱۷.

همانطوریکه در فصل اول نیز اشاره شد گورباچوف پدیده یواف او را تأیید کرده. آیا زمان همکاری جدید بین دو ابرقدرت در برابر تهاجم فرضی یواف اوها فرا رسیده؟ در ادامه بحث تیموتی گود از قول سرگرد هانس پترسن^۱ درباره نامه ای که او از يك سرتیپ ارتش آمریکا (اینک مرحوم شده) دریافت کرده بود سخن می گوید. پترسن که مسئول کنترل ترافیک هوایی در نیروی هوایی سلطنتی هلند بوده ادعا کرده که بارها یواف اوها را روی صفحه رادار دیده و با نوعی از آن که کاملاً شبیه به سفینه ای است که توسط جورج آدامسکی George Adamski (که بیگانگان با او تماس برقرار کرده بودند) عکسبرداری شده، برخورد نزدیک داشته است. بنظر من نامه طولانی سرتیپ آمریکائی مملو از تکرار مکررات و خیالپردازی های بی محتوا است و ارزش بازگو کردن

را ندارد، بنابراین به شرح ماجرای بعدی می پردازیم.

همکاری بیگانگان؟

مراحل اولیه حادثه ربوده شدن والتون^۱ در يك نقطه جنگلی در آریزونا در تاریخ ۵ نوامبر ۱۹۷۵ توسط شش نفر دیگر دیده و گزارش شده. يك یوفاو معلق بر فراز زمین او را بوسیله پرتو نوری بیهوش بروی زمین می اندازد در حالیکه بینندگان از شدت وحشت پا بفرار می گذارند. کمی بعد همراهان او با احتیاط به محل مراجعه می نمایند ولی هیچ اثری از او نمی یابند. والتون موقعیکه بهوش می آید احساس درد شدیدی در بدن خود می کند و خود را در يك اطاق عجیب در حضور سه موجود شبه انسان ملبس به روبروشی یکپارچه که قدی کمتر از پنج پا داشتند می یابد.

این موجودات سری بی اندازه بزرگ و بدون مو، رنگی مانند گچ سفید و پوستی قدری نیمه شفاف، پیشانی برجسته و پهن، فکی ظریف و جسمی بنظر رشد نکرده و تقریباً بچگانه داشته اند. والتون در کتاب خود اینطور می نویسد که «دهان آنها دارای لبانی بسیار نازک مانند خط بود و من هرگز ندیدم که آنها دهان خود را باز کنند. چسبیده به دو طرف سر آنها دو لاله چروک خورده گوش قرار داشت. دماغ مینیاتوری آنها مدور و مشتمل بر دو سوراخ کوچک و بیضی شکل بود».

«وجه تمایز کاملاً مشخصه آنها چشمانشان بود. چشمان براق قهوه‌ای رنگ با مردمکی دو برابر مردمک چشم انسان و... بقدری بزرگ که حتی قسمتی از آن توسط پلك پوشیده می شد و به چشم حالت مخصوصی مانند چشم گربه می داد. از سفیدی چشم تقریباً چیزی پیدا نبود. همانطور که مژه یا ابرونی دیده نمی شد... نگاه خیره و تند آنها به اطراف جهش می کرد و بعد ناگهان بروی من ثابت ماند. آنها بمن خیره شده بودند با نگاهی آنقدر نافذ، که بنظر می آمد تا اعماق قلبم رسوخ کرده باشند».

هیچگونه مکالمه‌ای انجام نشد و والتون که به یکی از آن موجودات حمله کرده در

این فکر بود که چگونه می تواند از آنجا بگریزد. بالاخره در حالیکه خود را آماده می ساخت دوباره به آنها حمله کند فرازمینی ها ناگهان با عجله اطاق را ترك کردند. والتون شروع به گشت و گذار در درون سفینه نموده و به يك صندلی عجیب برخورد می کند که روی دسته هایش کنسول و صفحه نمایش نصب شده بود. هرچه او به این صندلی نزدیکتر می شود روشنایی اطاق هم تقلیل می یابد. ظاهراً سیاهی فضا توسط پرده ای دیوار مانند که بمرور نیمه شفاف می شد بنمایش درمی آمد. (دان فرای نیز گزارش کرده بود که در ورودی سفینه فضائی که با آن سفر کرده بود توسط پرتو نوری نیمه شفاف شد. بنحوی که او می توانسته مناظر بیرون از سفینه را ببیند). بعد از مدتی بازی کردن با کنسول که ظاهراً باعث حرکت و تغییر موقعیت سفینه نسبت به ستارگان دیگر شد والتون با موجودی که بنظر او انسان بوده و ناگهان در میان در اطاق ایستاده بود روبرو می شود.

او می گوید «این مرد حدود ۶ فوت و ۲ اینچ (۱۸۸ سانتیمتر) قد داشت، عضلانی بود و يك لباس یکپارچه چسبان برنگ آبی روشن و کلاه خودی شفاف بسر داشت. والتون چون فکر می کرد که او عضو ناسا یا نیروی هوائی آمریکا است زبان به شکایت می گشاید و به او التماس می کند که برایش توضیح دهد که چه اتفاقی افتاده. او در حضور این مرد احساس آرامش می کرده اما آن تازه وارد به او جوابی نمی دهد.

والتون نوشته «او موهائی زبر، نیمه بلند و برنگ زرد مایل به خاکستری داشت که گوشه هایش را پوشانیده بود. رنگ چهره او آفتاب سوخته و برنزه بود. صورت او فاقد ریش بود. در حقیقت حتی ته ریشی هم در زرخندان او دیده نمی شد. خطوط صورت او قدری خشن و مردانه بود ولی چشمهای عجیبی داشت، برنگ زرد عسلی براق که چیزی غیر عادی و خاص در آنها دیده می شد که من نمی توانم بدرستی درك و توصیف کنم».

این مرد والتون را در سفینه گردش می دهد و در برابر سئوالات مکرر او فقط لبخندی صبورانه می زند. آنها بالاخره از سفینه بیرون آمده و در محیطی وسیع و بسته

مانند آشیانه هواپیماها می ایستند. در اینجا دو یا سه سفینه دیگر که به نظر قدری کوچکتر از سفینه‌ای که او احتمالاً با آن بدینجا آمد پارك شده بودند. به اطاق مجاور آشیانه می روند و والتون از دیدن دو مرد و يك زن که مانند مرد همراه او لباس پوشیده اما کلاه خودی بسر نداشتند حیرت زده می شود.

والتون می گوید «آن زن صورت و اندامی داشت که برازنده جنسیت او بود. پوستی صاف و بدون لکه... آن سه نفر بیکدیگر خیلی شبیه بودند، مثل اعضای يك خانواده، اما با هم برابر نبودند. موهای همه آنها زبر و زرد مایل به قهوه‌ای بود. موهای زن بلندتر از سایرین بود و به پائین شان هایش نیز می رسید و بنظر نمی آمد آرایش کرده باشد. آنها همگی در سنین میانی بیست تا سی سالگی بودند، شاید هم مسن تر و همان چشمان زرد عسلی با نفوذ را داشتند. نمی دانم آیا درخشش چشمان آنها سبب شده که بگویم که حالتی غیرعادی در آن چشمان وجود داشت».

آنها والتون را روی يك ميز جراحی می خوابانند و زنی که در دستش وسیله‌ای مانند ماسک اکسیژن اما بدون لوله بوده بطرف او می آید. او دیگر چیزی را بیاد نمی آورد جز اینکه ناگهان خود را در پیاده روی غرب شهر هبر^۱ در آریزونا می یابد، و آن شیء مدور پرنده را می بیند که در سکوت آنجا را ترك می کرده. بعداً برایش فاش می شود که از تاریخی که او و دوستانش با آن یواف او برخورد کردند پنج روز می گذرد. ۱۸.

ماجرای رهبر شده شدن والتون باعث بروز بحث‌های شدید شد. مانند سایر موارد مشابه. اما تعدادی روانکاو و کارشناسان دستگاه‌های دروغ‌سنج گواهی کردند که او حقیقتاً آنچه را که دیده بیان کرده است. دکتر روزن بام^۲ روانکاوی که والتون را معاینه کرده می گوید «این مرد جوان قطعاً دروغ می گوید و هیچ توطئه و یا تلاش برای فریبکاری در این مورد بچشم نمی خورد». ۱۹. لامونت مک دونالد Lamont Mc

1. Heber

2. Rosenbaum

Donald نیز به شیوه بررسی چند مرحله‌ای شخصیتی مینه‌سوتا^۱ والتون را مورد معاینه قرار داده و نتیجه گرفته که «هیچگونه انحرافات دال بر مرض روانی وجود ندارد».

در اکتبر ۱۹۷۸ من برای دیدار والتون به منزل او در شهر سنوفلیک^۲، آریزونا رفتم. صداقت و تواضع او مرا تحت تأثیر قرار داد. من همچنین با چندین همسایه او (منجمله یک کشیش) درباره او صحبت کردم. آنها همگی گواهی دادند که والتون انسانی کاملاً راستگو است و از آنهمه مزاحمت که برایش بوجود آوردند رنج بسیار برده.

نکته مهمی که باید به آن توجه داشت این است که والتون در حال هوشیاری کامل هر آنچه را که در آن پنج روز بسر او آمده توصیف کرده و بعدها نیز که او را تحت تأثیر هیپنوتیزم به گذشته‌ها بازگرداندند نتوانستند اطلاعات جدیدتری (حداقل تا اواخر سال ۱۹۷۸) از او کسب نمایند.

من از او سؤال کردم «آیا فکر می‌کنید که بالاخره روزی برسد که ضمیر ناخودآگاه شما خاطرات مدفون شده‌اش را بروز دهد. یا اینکه ترجیح می‌دهید این خاطرات برای همیشه مدفون بماند؟»

او جواب داد «روزی، شاید. اما من فعلاً فقط اینرا می‌دانم که بهیچ وجه آمادگی لازم را ندارم. اطلاعاتی که ممکن است بدست بیایند و حس کنجکاوی که ممکن است ارضا شود یکطرف قضیه است. اما طرف دیگر این است که ممکن است آنچه را که من مجبور به رویارویی با آن باشم بسیار ناراحت کننده باشد. خاطرات آن حادثه یا هر چیز دیگر... من در برابر احتمالات باز هستم اما هرگز ادعا نکرده‌ام که در این خصوص صاحب نظر می‌باشم. من فقط آن حوادثی را که برایم اتفاق افتاد می‌دانم» ۲۰.

از تجربیات والتون می‌توان برداشت نمود که نوعی رابطه مابین بیگانگان انسان‌نما و آن موجوداتی که بهیچ چیز در روی سیاره زمین شبیه نیستند وجود دارد. اینکه آیا آنها با یکدیگر بنحوی نسبت دارند و یا این نوع آخر روبات‌های بیولوژیکی می‌باشند

والتون می پرسد «واقعاً چه کسانی با یکدیگر همکاری می کردند؟ من هیچ نشانه‌ای ندیدم که بتواند پاسخی برای این سؤال باشد. در حقیقت، من هرگز این دو تیپ مختلف را در یکجا و یکزمان با هم ندیدم. هیچ نشانه‌ای نیز وجود نداشت که ثابت کند که مثلاً یک تیپ غلام دست پرورده نوع دیگر است. مضافاً هیچ گونه آثاری هم از همکاری تنگاتنگ و صمیمانه مابین آنها دیده نمی شد... اما از طرفی دیگر، شاید بیگانگان کوتوله و انواع انسان نماها از همان ابتدا در ربودن من با یکدیگر همکاری داشته‌اند. شاید در کیهان مابین تمام فرم‌های هوشمند حیات همکاری و همیاری وجود دارد...» ۲۱.

تماس با نیروی هوایی

گروه‌بان چارلز مودی^۱ مکانیک نیروی هوایی آمریکا که مدعی است در حومه شهر آلاموگوردو^۲ در نیومکزیکو در تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۷۵ یعنی سه ماه قبل از حوادثی که برای والتون رخ داد توسط یک سفینه فضائی ربوده شده، توصیف بسیار مشابهی با آنچه دالتون از تیپ‌های غیرانسانی داده می دهد.

او پس از اتمام ماجرا آگاهانه بیاد آورد که «آن موجودات حدود ۵ پا قد داشتند و بسیار به ما انسانها شبیه بودند. فقط سرهای آنها بدون تناسب بزرگ و فاقد مو بود. آنها گوشهائی کوچک، چشمانی قدری درشت تر از چشمان ما، بینی کوچک و لبهائی بسیار باریک داشتند. ما با هم مکالمه کردیم اما لبهائی آنها تکان نمی خورد... درست مثل این که آنها می توانستند افکار مرا بخوانند. من فکر می کنم که واقعاً می توانستند زیرا رهبر آنها اغلب قبل از اینکه من درباره مسئله‌ای پرسش کنم جواب می داد.»

در مرحله‌ای، «رهبر» با وسیله‌ای مانند عصا پشت و پاهای مودی را لمس کرد

1. Charles Moody

2. Alamogordo

وقتی که علت آنرا جویا شدم جواب داد که در برخورد اولیه با من درگیری بوجود آمده و او دارد آثار هرگونه ضربدیدگی و جابجائی را در بدن من برطرف می کند.»

به مودی گفته شد که رادار ما با سیستم جهت یابی آنها تداخل دارد (همین ادعا را نیز ویلیام هرمن^۱ که او نیز در سال ۱۹۷۸ توسط موجوداتی مشابه ربوده شد عنوان کرده). ۲۲. مودی ادعا می کند در این ماجرا که دو ساعت و چهل دقیقه طول کشید سیستم پیشرانی سفینه که در اطاقی بقطر ۲۵ پا قرار داشته به او نشان داده شد. او می گوید «در وسط اطاق چیزی بود شبیه یک میله عظیم از کربن که از سقف اطاق نیز رد می شد و در اطراف میله سه فرورفتگی مثل سوراخهائی که با شیشه پوشانیده شده باشد دیده می شد. در آن سوراخها و یا گلوله های با شیشه پوشانیده شده چیزی شبیه یک کریستال بزرگ وجود داشت که دو میله از طرفین به آن متصل بودند. یک میله به سطحی کروی شکل و دیگری به بالای سطحی بشکل (T) متصل بود... هیچگونه سیم یا کابلی در آنجا وجود نداشت.»

مودی بعد متوجه جسمی شبیه به یک جعبه بزرگ و سیاه رنگ در گوشه اطاق می شود. «من درباره عملکرد آن جعبه سیاه سؤال کردم که جوابی هم شنیدم ولی بعداً بمن تأکید شد که هرگز نباید راز خاصیت آن جعبه سیاه را فاش کنم. من علیرغم تلاش فراوان نتوانستم هیچ چیز بیشتری درباره آن جعبه سیاه بخاطر آورم. فقط می دانم که آنجا بود.»

این گفته ما را بیاد آن «جعبه سیاه» می اندازد که در شرح ماجرای طولانی با جنبه های مختلف در مزرعه کلورادو (فصل سوم) از آن صحبت شد. گرچه اگر بخواهیم برای این جعبه سیاه هم همان خواص و کاربرد را در نظر بگیریم فقط می تواند بعنوان یک حدس باشد.

بیگانگان فضائی به مودی گفتند که سفینه ای که با آن پرواز کردند «سفینه اصلی» آنها نیست. زیرا آن سفینه در حدود ۴۰۰ مایلی زمین در فضا «پارک» شده و در آن از

سیستم پیشران دیگری استفاده می شود. او ادعا می کند که آنها گفته اند «فقط يك نژاد پیشرفته نیست که مشغول مطالعه سیاره زمین است بلکه گروهی از آنهاست و در عرض سه سال آینده آنها خود را بتمامی افراد بشر معرفی خواهند کرد. من فقط می توانم بگویم که این يك ملاقات خوش آیند نخواهد بود زیرا آنها به تمامی ساکنان کره زمین اخطارهای جدی خواهند داد. هدف آنها فعلاً برقراری يك رابطه محدود است و شاید پس از بیست سال مطالعه بیشتر و بررسی های عمیق تر بتوان تماس نزدیکتری برقرار نمود... نیت آنها صلح خواهانه است و اگر رهبران جهان به هشدارهای آنها توجه کنند بشر در شرایط بسیار بهتری نسبت به حال قرار خواهد گرفت. ما در حال حاضر در شرایطی نیستیم که موجودیت آنها را بپذیریم بلکه این آنها هستند که می باید ما را بپذیرند» ۲۳.

البته مانند اغلب موارد تماس های نزدیک مشابه، چنین پیشگونی ها معمولاً غلط از آب درمی آید. ولی آیا این موضوع سبب می شود که بگوئیم تمام افراد مدعی تماس های نزدیک دروغ می گویند؟ روش معاینه و ارزیابی فشار روانی^۱ (PSE)، در مورد چارلز مودی توسط یکی از دو کاشف این طریقه چارلز مک کوستون^۲، ثابت می کند که او حقیقت را می گوید.

مودی دارای تأییدیه امنیتی سطح بالا برای پایگاه هوایی هولومن^۳ و عضو پروژه کارآنی بشر^۴ (HRP) در نیروی هوایی است. به این دلیل روانشناسان او را از ابتدا مورد معاینات دقیق قرار دادند و نتیجه مطالعاتشان «عاری از هر نوع نارسائی های احساسی» بود.

علاوه بر این مافوق او در پایگاه استوار رایت تأیید کرده که مودی فردی است قابل اعتماد.

-
1. Psychological Stress Evaluation
 2. Charles Mc Quiston
 3. Holloman AFB
 4. Human Reliability Program

رابطه با دولت مرکزی؟

در کتاب «آزمایش فیلادلفیا»^۱، ویلیام مور^۲ نویسنده دوم کتاب، ماجرای جالب روبرت سوفرن^۳ ساکن بریس بریج^۴ در اونتاریو را نقل می کند، که در شب ۷ اکتبر ۱۹۷۵ در جاده پیش رو به شیء بشقابی شکل تاریک که حدود ۱۲ تا ۱۴ پا قطر داشت برخورد می کند.

او به يك خبرنگار گفته «من ترسیده بودم. آن شیء درست در مقابل من قرار داشت و هیچ نشانه‌ای از روشنایی و یا حیات در آن دیده نمی شد». اما قبل از اینکه اتومبیل خود را متوقف کند شیء پرنده بطور عمودی بهوا برخاست و ناپدید شد.

همینکه سوفرن وحشت زده با ماشین خود دور زد تا بمنزلش مراجعت کند چشمش به يك موجود انسان نماي ۴ فوتی با شانه‌های بسیار پهن که تناسبی با اندام او نداشت افتاد. «او لباس نقره‌ای - خاکستری رنگی بتن و کلاه کاسکی کره‌ای بر سر داشت و روی جاده درست جلوی اتومبیل من راه می رفت.»

سوفرن که دیر متوجه وی شده بود ترمز شدیدی کرد و اتومبیل در چند اینچی او متوقف شد. موجود فوراً خود را بکناری کشیده از جاده بیرون می رود و از روی دیواری به سهولت هر چه تمامتر مثل اینکه اصلاً وزنی نداشته باشد می پرد و ناپدید می شود. پس از بازگشت به خانه او دوباره آن یواف او را می بیند که در ارتفاع نزدیکی به سطح جاده با سرعت کمی حرکت می کرده، قبل از اینکه بطور عمودی اوج گرفته و ناپدید شود.

يك سال بعد طی مصاحبه‌ای طولانی با هاری توکارز^۵ از شبکه تحقیقات یواف او

1. The Philadelphia Experiment

2. William M...

کانادا^۱ (CUFORN) سوفرن تعریف کرد که دو ماه پس از این برخورد نزدیک، در ۱۲ دسامبر سه نفر به ملاقات او و همسرش آمدند. آنها با اتومبیل پلیس منطقه اونتاریو و با هماهنگی قبلی آمده و انیفورم بتن داشتند. مدارک هویت آنها از نیروهای مسلح کانادا در اوتوا صادر شده بود و معرفی نامه‌هایی از نیروی هوایی آمریکا، پنتاگون و اداره ضد جاسوسی نیروی دریایی آمریکا به‌همراه داشتند.

بنا به گفته سوفرن مأمورین تعدادی عکس و سایر اطلاعات درباره یواف اوها ارائه دادند و تلویحاً گفتند که دولت ایالات متحده و دولت کانادا از ۱۹۴۳ بعد اطلاعات کاملی درباره یواف اوها جمع‌آوری نموده‌اند. (احتمالاً در نتیجه آزمایشات نیروی دریایی آمریکا در مورد نامرئی بودن در برابر رادار، تحت پروژه‌ای بنام آزمایشات فیلادلفیا). آنها ادعا کردند که از آن زمان بعد همکاری نزدیکی با بیگانگان از فضا وجود داشته و آنچه را که سوفرن دیده بخاطر يك نقص فنی رخ داده که سفینه را مجبور به فرود اضطراری کرده بود. مضافاً این سه مأمور زمان دقیق فرود سفینه را که او هرگز به کسی افشا نکرده بود می‌دانسته‌اند.

خانم و آقای سوفرن مخصوصاً از این حقیقت که مأموران تمام سئوالات آنها را بدون درنگ و با اطمینان پاسخ می‌دادند و تأکید کرده بودند که آنها مأموران رسمی دولت بوده و هویتشان قابل اثبات است، تحت تأثیر قرار گرفتند. سوفرن تمایلی به افشای جزئیات بیشتر نداشت و ترجیح می‌داد که طبق خواسته دولت متبوع خود برای رازداری در اینمورد رفتار کند.

يك معاینه پزشکی

دکتر لئوپولدو دیاز Leopoldo Diaz، پزشک امراض داخلی و متخصص بیهوشی، معاون مدیرعامل بیمارستان دل فروکاریل دل پاسیفیکو Hospital del Ferrocarril del Pacifico در گوادالاجارا Guadalajara در مکزیک بود که حادثه ذیل بنا به ادعا برای

1. Canadian UFO Research Network

در ۲۸ اکتبر ۱۹۷۶، دکتر دیاز متوجه می‌شود که مردی با ظاهری غیر معمولی در اتاق انتظار مطب او نشسته. این مرد که قدی حدود ۵ فوت و ۲ اینچ، پوستی سفید (تقریباً به سفیدی شیر) داشت تقاضای معاینه پزشکی می‌نمود. فشار خون، قلب، ریه و از این قبیل معاینات. زیرا او بسیار به سفر می‌رود و باید چک آپ پزشکی همراه داشته باشد. دکتر دیاز از مرد خواست که لباس خود را در بیاورد.

او از هر حیث معمولی بود منهای چشمهایش و اینکه در بدن او مونی وجود نداشت. البته موهای کوتاه و سیاه رنگ کمی در اطراف شقیقه‌اش روئیده بود. دکتر متوجه می‌شود که تقریباً غیر ممکن است رنگ چشم‌های این مرد را توصیف نمود... رنگی شبیه ارغوانی و با مردمکی از حد معمول بزرگ‌تر بود.

چون برای تعیین فشارخون و سنجش آن سن بیمار اهمیت دارد، دکتر دیاز از او در این باره سؤال می‌کند که جواب می‌شنود هشتاد و چهار سال! دکتر دیاز باور نمی‌کند زیرا این مرد با توجه به حالت بلوغ در صورت او و اینکه هیچگونه چروکیدگی در آن دیده نمی‌شد چهل تا پنجاه ساله بنظر می‌رسید. دکتر دیاز می‌گوید «او مرد خوش صورتی بود... استخوان بندی خوبی داشت». قلب و فشار خون او کاملاً طبیعی بود (۱۲۰/۸۰ میلیمتر). همین طور اعمال شش‌ها و سایر ارگانهای حیاتی بدن.

این مرد یکبارہ توضیح می‌دهد که هدف واقعی او از این ملاقات دادن برخی اطلاعات بسیار مهم است. او می‌گوید که «من ساکن این سیاره نیستم اما لازم نیست نگران بشوی. شما ساکنان کره زمین باید دریابید که بسیاری از ما اینک در میان شما زندگی می‌کنند و مایلند به شما کمک نمایند. زیرا شماها بسیار به مرحله‌ای نزدیک شده‌اید که در سیاره‌اتان مشکلات بسیار اساسی و عظیمی پیدا کنید... شما از منابع انرژی موجود بطرز بسیار غلط استفاده می‌کنید و لازم است بیاموزید که چطور می‌توان از سایر منابع انرژی استفاده نمود. ما سعی داریم این اطلاعات را بشما بدهیم زیرا می‌بینیم که شما دارید آتمسفر خودتان را آلوده می‌کنید. شما نه تنها سیاره خودتان

بلکه فضا را هم آلوده می کنید و به مرحله ای رسیده اید که بزودی نابود خواهید شد.»
دکتر دیاز از او می پرسد که چرا این مطالب را به او می گوید؟ چرا با مسئولین دولتی یا با دانشمندان صحبت نمی کند؟ مرد در جواب می گوید «ما بسراغ مسئولین دولت و دانشمندان شما هم رفته ایم. اما آنها بسیار متکبر هستند و تمایلی برای گوش کردن و یا تغییر وضع ندارند. ما می خواهیم بشما کمک کنیم، به شرطی که شما هم طالب کمک باشید... ما نمی خواهیم شما را مجبور به پذیرش عقایدمان بنمائیم.» سپس به بحث طولانی درباره اخترشناسی، مذهب و فیزیک می پردازد. اظهار نظر این بیگانه درباره بحران انرژی جالب توجه است.

او می گوید «شما انسان ها مجبور هستید بدنبال منابع انرژی دیگری بگردید و این کار آسانی است. زیرا آنچه را که شما الکتریسیته می نامید در حقیقت یک انرژی ابدی است. و مجانی می باشد. شما می توانید مقادیر عظیمی انرژی تولید کنید اگر بدرستی بدانید که چگونه می توان الکترون ها را آزاد کرد! زیرا به این طریق می توانید انرژی مجانی بدست آورید بدون آنکه محیط زیست خود را آلوده کنید. همان انرژی که ما در مسافرت های فضائی بکار می گیریم...»

این بیگانه آنگاه فاش می کند که هم نژادان او اجزاء اتمی بیشتری از آنچه که ما تا بحال کشف کرده ایم یافته اند و به این دلیل بهتر می توانند از این منبع عظیم انرژی استفاده کنند. قبل از ترك مطب، دکتر دیاز تلاش می کند به یاد آورد که او از کدامین سیاره آمده، اما او جز گفتن اینکه منظومه شمسی ما دوازده سیاره دارد و طرح این معما که «فقط می توانم بگویم که ما از آنسوی خورشید شما می آئیم...» چیزی بیشتر نگفت. در خاتمه این گفتگو که بزبان اسپانیولی صورت گرفت، مرد غریبه مطب دکتر دیاز را ترك کرد و تلاش دکتر برای تعقیب او بی نتیجه ماند. هنگامیکه او به تقاطع خیابان رسید از مرد بیگانه هیچ اثری نبود.

دکتر دیاز در ابتدا شرح این ماجرای عجیب را برای نزدیکانش بیان داشت اما بعداً با مرکز آموزش یواف او UFO Education Center در کالیفرنیا تماس گرفت. در

این مرکز به او گفتند که افراد بسیار دیگری هم هستند که مدعی می باشند با موجودات غیرزمینی تماس هائی داشته اند. این واقعیت که تجربه او منحصر بفرّد نیست سبب شد که او احساس امنیت روحی نموده و داستان خود را علنی سازد. او حتی سفری به نیویورک کرد تا جزئیات مصاحبه اش را با اعضای هیئت نمایندگی آمریکا در سازمان ملل در میان بگذارد. ۲۵.

مسئله کسانى وجود دارند که بدون درنگ و تعمق این داستان خارق العاده را رد بکنند. بعضی ها هم در مورد سلامت عقل و روان این پزشک اظهار شک و تردید خواهند کرد و او را به جعل اکاذیب و دروغ پردازی بمنظور جلب توجه مردم متهم خواهند کرد. اما بسیار بعید است که دکتر بسیار محترمی که تا زمان وقوع این برخورد بیست و پنج سال سابقه طبابت داشته ناگهان تمام اعتبار و شهرت حرفه ای و شخصی خود را با طرح چنین داستانی بخطر بیاندازد مگر اینکه این حادثه واقعاً روی داده باشد.

هنگامیکه من در سال ۱۹۸۰ با دکتر دیاز تلفناً تماس گرفتم برداشتم این بود که او کاملاً با صداقت صحبت می کند.

او نام برخی از اعضای هیئت نمایندگی آمریکا در سازمان ملل متحد را که با آنها در این باره گفتگو کرده بود بمن داد.

وی مدعی بود که در دفتر روبرت مولر^۱ معاون وزیر اقتصاد و پیشرفت جامعه با آنها ملاقات کرده و بدین جهت من به این دفتر در سازمان ملل متحد تلفن کردم. آقای مولر ملاقات با دکتر دیاز را تأیید کرد اما در جواب سؤال من که سازمان ملل چه اقداماتی در این مورد انجام خواهد داد گفت:

«هیچ، ابدأ هیچ اقدامی. من در این باره یادداشتی برای افرادی که ممکن بود بتوانند کاری در این زمینه انجام دهند فرستادم و هرگز حتی يك جواب هم دریافت نکردم.» ۲۶.

ادعا می‌شود که دکتر ورنر فون براون^۱ در سال ۱۹۵۹، بعد از انحراف و سقوط یک ماهواره آمریکائی از مدار تعیین شده‌اش بدور کره زمین گفته «ما خودمان را با قدرتهائی مواجه می‌بینیم که بسیار قوی‌تر از آنچه که تا بحال فکر می‌کردیم هستند و پایگاه عملیاتی آنها نیز در حال حاضر برای ما نامشخص است». فون براون در ادامه صحبت‌هایش می‌گوید «در حال حاضر نمی‌توانم بیش از این چیزی بگویم. ما در شرف ورود به تماس‌های نزدیکتری با آنها هستیم. شاید تا شش یا نه ماه دیگر بشود با دقت بیشتری درباره این مسائل بحث نمود». ۲۷. اینکه آیا ورنر فون براون بیگانگان فضائی را مسئول می‌دانست شاید هرگز روشن نشود اما با توجه به اطلاعاتی که من طی این سالها از منابع موثق کسب کرده‌ام نوعی رابطه با تعدادی از دانشمندان برقرار شده بود. بطور مثال در سالهای دهه ۱۹۷۰ یکی از همکاران من از دوست دانشمندی کسب اطلاع کرد که رئیس مرکز تحقیقات فضائی مشترک آلمان - آمریکا (که محل آن در آلمان غربی بود) خود بنا به ادعا غیرزمینی بوده. از این راز فقط تعداد بسیار محدودی از دانشمندان مستقر در پایگاه آگاه بودند. اطلاعاتی که مدیر پروژه به آنها می‌داد در پیشرفت تحقیقات علمی آنها فوق‌العاده با ارزش بوده. آیا اینهم یکی دیگر از آن داستانهای بی‌پایه و اساس است؟ شاید. اما باید اضافه کنم که در سالهای دهه ۱۹۸۰ همکار من فرصت یافت که این شخص را در لندن ملاقات (همراه با دوست دانشمند خود) و کاملاً از «هویت» وی اطمینان حاصل کند.

حتی گفته شده که دکتر هرمان اوبرت^۲ از مشهورترین پیشکسوتان در امور فضائی آلمان نیز از فرضیه «رابطه با بیگانگان» دفاع کرده. او گفته بود «ما نمی‌توانیم تمام اعتباری را که برای پیشرفتهای خارق‌العاده‌ای که در بعضی از زمینه‌های علمی مشخص حاصل شده از خود بدانیم. بما هم کمک شده». هنگامیکه از او پرسیدند چه کسانی به

آنها کمک کرده‌اند. بسادگی پاسخ داد «مردمان دنیاهاى ديگر» ۲۸. متأسفانه من در ملاقات ۱۹۷۲ خود با او اين سؤال را مطرح نکردم اما بياد دارم که او فرضيه وجود پایگاه‌هاى فضائى بيگانگان را روى کره زمين رد نکرد.

روابط خطرناک

اما رابطه با بيگانگان فضائى از آنچه که در اين صفحات عنوان شده بى نهايت پيچيده تر است. پس از بيش از سى سال تحقيق و صرف وقت براى مصاحبه با شهرد سراسر دنيا اينک براى من مسلم است که ما با گروه‌هاى مختلفى از سر نشينان يواف‌اوها روبرو هستيم. من هيچ دليل موجهى ندارم که يك تيب از گزارشات را فقط به اين خاطر که با چهارچوب از قبل تعيين شده ما درباره طرز رفتار و شکل ظاهرى بيگانگان مطابقت لازم را ندارد مردود بدانم. همه افراد تماس گرفته شده دروغ نمى گویند. خود بيگانگان فضائى نیز از پخش اطلاعات نادرست در ميان ما همانطوریکه قبلاً اشاره کردم ناراضى نيستند.

برخى از حوادث يواف‌او بقدرى گيج کننده است که احتمالاً قرن‌ها خارج از قدرت درک و فهم ما انسانها باقى خواهند ماند. اما در عين حال اکثر گزارشها حکايت از اين دارند که تمام ميهمانان از فضا با نيت خير بديدار بشر نمى آيند.

روزنامه‌نگار آمريکائى باب پرات^۱ چندين حادثه ناراحت کننده منجمله ربه شده‌ها که در نواحى دور افتاده شمال شرقى برزيل طى سالهاى دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ رويداد را بررسى کرده. اغلب افراد درگير در اين ماجراها مدعى بوده‌اند که توسط پرتو نورى که از يواف‌او مى تابيده مورد هدف قرار گرفته‌اند و در مواردى اين پرتوافکنى‌ها باعث ايجاد جراحت جدى در بدن آنها شده است.

در حادثه‌اى بتاريخ ۲۳ آوريل ۱۹۷۶، لونييز فرناندز باروس Luis Fernandes Barros، تاجر و دامدار اهل کونیکسادا Quixada، ايالت سيرا Ceara توسط پرتو

نورانی که از يك شیبی، پرنده معلق در آسمان ساطع شد مورد اصابت قرار گرفت. کمی بعد دچار حالت تهوع، سرگیجه و اسهال شد و پزشکان و روانشناسانی که او را معاینه و مداوا می کردند فقط توانستند علائم آسیب دیدگی مغزی را در او کشف نمایند. او بمرور قدرت تکلم خود را نیز از دست داد و سه ماه بعد از این واقعه تمام موهای سرش سفید شده بود. پس از شش ماه او روحاً منهدم شده و به وضعیت يك بچه یکساله برگشته بود. ۲۹.

دکتر ژاک والی^۱، محقق ارزنده اختر فیزیک نیز تعدادی از شهود اینگونه حوادث را در شمال شرقی برزیل ملاقات کرده و عقیده دارد که اغلب آنها انسانهای راستگو هستند. گرچه خود او منشاء خارج از زمینی یوفاوها را باور ندارد. ۳۰.

همینطور در اکتبر ۱۹۵۷ در برزیل آنتونیو ویلاس بوآز^۲ توسط يك بیگانه مؤنث در درون سفینه‌ای فضائی مورد بهره‌برداری جنسی قرار گرفت. شبه انسانهایی که او را ربوده بودند بسیار محتاطانه رفتار کردند و قبل از اینکه او را با موجودی مؤنث تنها بگذارند ابتدا نمونه خونی از او گرفته و آزمایش می کنند. او این زن ۴/۵ فوتی عربان را با واژه‌ای «بسیار زیبا، ولی متفاوت از تمام زنانی که من تا با امروز دیده بودم» توصیف کرده و می گوید «موهای او برنگ روشن بود و تا کمرش می رسید. چشمانی داشت درشت و آبی رنگ بحالت بادامی که بطرف بیرون باریک می شد. استخوانهای گونه او برجسته و پهن بود که بطرف چانه باریک و به يك نقطه در چانه ختم می گردید. لبهای او باریک و بزحمت قابل رؤیت بود. گوشه‌هایش گرچه کوچک بودند ولی تفاوت چندانی با گوشه‌های ما نداشتند. اندام او از اندام زنانی که قبلاً دیده بودم بسیار زیباتر بود با «سینه‌های برجسته و جدا از هم». کمری باریک، شکم کوچک، استخوان لگن پهن و ران قوی. جالب اینکه موهای زیر بغل و شکم او را برنگ سرخ آتشین توصیف کرده.

بواز گفته «مسلاً من حاضر نبودم زنان زمینی را با او عوض کنم. زیرا از زنی

1. Jacques Vallee

2. Antonio Villas Boas

خوشم می آید که بتوانم با او صحبت کرده و همدیگر را درک کنیم و این دقیقاً چیزی بود که در مورد این زن ممکن نبود. بعلاوه او در شرایط بخصوصی صداهائی از خود در می آورد که نزدیک بود همه چیز را خراب کند. من این احساس ناخوش آیند را داشتم که در حقیقت با يك حيوان طرف هستم.

بعد از نزدیکی، آن زن بیگانه با اشاره به شکم خود و به آسمان محل را ترك می کند و سپس چند بیگانه بواز را از سفینه فضائی به بیرون اسکورت می کنند. او مدتها بعد از این واقعه از مرضی که می توان آنرا «سوزاك فضائی» نام نهاد رنج می برد. سر دردهای شدید، سوزش و آبریزی از چشمها، بی خوابی مداوم و دنبال آن ظهور جراحائی گوناگون در بدن او دنباله رنج های او بود.

دکتر اولاو فونتز^۱ که بعدها بواز را معاینه کرد و از او سئوالاتی نمود عقیده دارد که «او کاملاً راست گفته زیرا آثار فیزیکی موجود در بدن او حکایت از مسمومیت ناشی از تأثیر پرتوافکنی می کند. اما متأسفانه بواز بسیار دیر به ملاقات من آمد و دیگر آزمایش خون او بی فایده بود. این آزمایش می توانست چنین امکانی را بدون هیچ شك و تردید اثبات نماید» ۳۱.

بواز بر خلاف اکثر افرادی که ربوده شده اند تجربیات خود را آگاهانه بیاد می آورد. سایر قربانیان اینگونه حوادث معمولاً جزئیات اتفاقاتی را که برایشان رخ داده تحت تأثیر هیپنوتیزم و عقب گرد به گذشته ها بیاد می آورند و اغلب مدعی هستند که از آنان نمونه های خون، تخمک و اسپرم گرفته شده است. در سپتامبر ۱۹۸۸ هنگامیکه در برزیل بودم روزی باتفاق دکتر ریچارد هینز^۲ از شخصی بنام الیاس سایکساز^۳ عیادت کردم که مدعی بود فرازمینی ها او را باتفاق دو مرد دیگر (یکی از ایندو پسر عموی او بوده) در ایالت گویاز Goias، شمال غربی برزیل در تاریخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۸۰ ربودند. او فقط قادر بود که مراحل آغازین و پایانی ربوده شدن خود را بطور هوشیارانه

بیاد بیاورد (این شهود توانسته بودند که فیلمی هم با کیفیتی نه چندان مطلوب از سفینه بگیرند). سایر جزئیات و خاطرات نگران کننده این حادثه را قربانی فقط تحت تأثیر هیپنوتیزم و برگشت به گذشته‌ها بیاد آورد. بعضی از نکته‌های مشخص و با اهمیت در این ماجرای طولانی و پیچیده ارزش بازگویی در اینجا را دارند. سایکساز گفت که موجوداتی که او با آنها برخورد کرده حدود ۲ متر قد داشتند. با چشمانی بدون مژه، ارغوانی و حالت شرقی. سفیدی چشم آنها بیشتر خاکستری رنگ بود تا سفید معمولی. صورت آنها عاری از مو بود و روی سر کلاهی چسبان داشتند.

سایکساز از اینکه آنها دو بار بطرز دردآوری به موهای سر او چنگ انداختند تا نمونه برداری کنند عصبانی بوده. اما این مردان فضائی سادیست اعمالی بدتر از اینهم انجام می‌دهند و مثلاً ظاهراً سوزنهایی (که به سیم‌های نازکی متصل بودند) در نوک و مابین انگشتان او فرو می‌کنند.

آنها ادعا کرده بودند که علاوه بر اینکه بدلیل آزمایشات ژنتیکی به سایکساز احتیاج دارند از او می‌خواهند که در آگاهی دادن به انسانها در مورد مسافرت بیگانگان به کره زمین آنها را یاری نماید. و نیز گفتند که وسیله‌ای را در درون جمجمه او کار می‌گذارند تا در آینده برای تبادل نظر بتوانند بسهولت او را پیدا کنند. آنگاه او را روی میزی خوابانده و با نمایش صحنه‌های تحریک آمیز در درون مغزش او را از نظر جنسی آماده ساخته و لوله‌ای به آلت تناسلی او فرو بردند تا مقداری نمونه اسپرم از او بگیرند. بقدری این اعمال برای سایکساز ناراحت کننده بوده که او تا ماه‌ها بعد از روابط طبیعی جنسی پرهیز می‌کرده. او و تا حدودی کمتر همسر او (که او را نیز ملاقات کردم) در شرایط بخصوصی در درون مغز خود صداهاى عجیبی را می‌شنوند.

با وجود ماهیت ناراحت کننده این ماجرا که البته تضمینی است برای اینکه کسی آنها را باور نکند دکتر هینز و من در تمام طول مصاحبه تحت تأثیر هوش و صداقت الیاس سایکساز قرار داشتیم.

واقعیات آلترناتیو

برخی از برخوردهای بمراتب گیج کننده تر، مانند آنچه توسط وایتلی استریبر^۱ و سایرین گزارش می شود سبب شده که برخی از کارشناسان امر استدلال کنند که بیگانگان در اصل جدا از ابعاد ما^۲ هستند تا جدا از محیط کره زمین^۳. بنظر من چنین استدلالاتی با این برداشت غلط که این دو فرضیه هر کدام دیگری را رد می کند عنوان شده اند. گوردن کرایتون^۴ یکی از برجسته ترین کارشناسان در این زمینه می گوید «بیگانگان موجوداتی هستند از درون ابعاد ما^۵ و ساکن کره زمین و آنها ممکن است هزاران سال در روی زمین و در کنار انسانها بطرز مسالمت آمیزی زندگی کرده باشند».

برخی از ابعاد این تئوری می تواند جوابگوی بسیاری از پدیده های غیر مترادف و ناهماهنگ در این مسئله غامض باشد. بطور مثال اغلب رپوده شدگان بنظر می رسند که به سطوح یا ابعاد متفاوتی از واقعیت ها برده شده باشند. در اینصورت ظاهراً برداشت نمونه های خون، اسپرم و اوول که گزارش شده بی معنی بوده و بیشتر می تواند با مبحث شیاطین و اهداف آنها هم سوئی داشته باشد تا با موضوعی دیگر (بخصوص در مورد برخورد با بختک های نر^۶ و ماده^۷).

در عین اینکه شباهت های زیادی را می توان کشف کرد ولی هیچ امکانی برای اعمال این تئوری در تمام موارد و جنبه های موجود در پدیده یواف او وجود ندارد. زیرا اولاً غیر ممکن است که بتوان این نظریه را با اخبار و گزارشات درباره سقوط سفینه های فضائی و کشف اجساد و سرنشینان آنها تطبیق داد، همانطوریکه با اخبار مربوط به تداخل فاکتورهای فیزیکی نمی توان. ثانیاً با وجود اینکه بسیاری از برخوردها ممکن

1. Whitley Strieber

2. Extraterrestrial

است در نظر ما ماهیت «فوق طبیعی» داشته باشند ما نباید پتانسیل روحی و تکنولوژیکی نژادهای پیشرفته فرازمینی را دست کم بگیریم. موجوداتی که بنظر قادرند فضا و مکان را بمیل خود دچار تغییر و تحول سازند می توانند در ابعاد ناشناخته دیگری نیز عمل کنند.

غیر قابل باور؟ البته! اما بهمین نحو ما درباره مسافرت های فضائی، تلویزیون، بمب اتمی، میکرو چیپس¹ و بسیاری از دستاوردهای زمینی که امروزه آنها را کاملاً بدیهی می دانیم فکر می کردیم. بهمین نحو نیز می توان استدلال کرد که امکانات غیرزمینی ها غیر قابل باور و غیر قابل تمیز از جادوگری باشد. اما اینک مدرکی وجود دارد که نشان می دهد شاید بعضی از دانشمندان ما بالاخره موفق شده اند نظری دقیق تر به تکنولوژی بیگانگان فضائی بیندازند. آنهم بدلیل دسترسی به سفینه های فوق زمینی.

آقای گوردن کرایتون سردبیر و صاحب امتیاز مجله «اخبار بشقابهای پرنده» در تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۹۰ به اینجانب نوشت که:

«تجربیات طولانی من پس از سالهای سال مطالعه این پدیده نشان می دهد که موجودات بیگانه فرازمینی نیستند. آنها از «همین جا» می آیند یا بهتر بگویم از چهارچوب ابعاد دیگری ولی از همین جا. من اطمینان دارم که آنها «جن» هستند که آنقدر درباره آنها در قرآن و سایر کتب و سنت های اسلامی تاکید شده. اگر این فرضیه صحیح باشد شما باید بدانید که بعضی از اجنه می توانند «خوب» باشند (نیت خوب داشته باشند)، اما اکثر آنها شیطانی هستند.»

1. Microchip

فصل پنجم

سخت‌افزار

طی چند سال گذشته بارها اخباری درباره کشف لاشه‌های یواف‌اوهای سقوط کرده و اجساد سرنشینان آنها منتشر شده است. بدین ترتیب به مجموعه شواهد موجود و روزافزونی که تا بحال وجود یواف‌اوها را دارای پایه و بنیادی در عالم واقعیت و در برابر ادعای غیرمحمتمل بودن و جنبه فانتزی داشتن این ادعاها می‌دانست وزن و اعتباری نو بخشیده.

در کتاب «بالتر از فوق سری» جزئیاتی درباره حوادثی کلاسیک مانند: روزول^۱ نیومکزیکو (۱۹۴۷)، پارادایس ولی^۲ آریزونا (۱۹۴۷)، آزتک^۳ نیومکزیکو (۱۹۴۸)، مکزیک^۴ (۱۹۴۸ یا ۱۹۴۹)، کینگ من^۵ آریزونا (۱۹۵۳)، نیومکزیکو (۱۹۶۲)، داده شد و به معاینه اجساد بیگانگان و لاشه سفینه آنها در پایگاه هوایی رایت پاترسون^۶ در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۲، و همچنین در یک پایگاه افشا نشده در آریزونا در سالهای دهه

1. Rosewell

2. Paradise Valley

3. Aztec

4. Mexico

5. Kingman

6. Wright Patterson AFB

۱۹۷۰ اشاره گردید. لئونارد استرینگ فیلد^۱ و سایر محققین به مواردی اشاره کرده‌اند که نه تنها در ایالات متحده بلکه کشورهایمانند فرانسه، آلمان، پورتوریکو، آفریقای جنوبی و اشیپتزرگن (اقیانوس منجمد شمالی) رخ داده. در این فصل من به روایات جدیدی درباره دستیابی به اشیاء غیرعادی در استرالیا و اتحاد جماهیر شوروی اشاره خواهم کرد. گرچه در این موارد و نیز در برخی از مواردیکه در بالا به آنها اشاره گردید هیچ لاشه سرنشینی یافت نشد.

در اکثر مواردیکه جسدی کشف شده، موجودات بیگانه را بعنوان کوچک اندام توصیف کرده‌اند و از تمام این نوع گزارشات حادثه روزول که در ژوئیه ۱۹۴۷ اتفاق افتاده مشهورترین و از حیث تعداد شهود و مدارك موجود کاملترین حادثه‌ای است که در تاریخ یوفاو مطالعه شده. استانتول فریدمن^۲ و ویلیام مور^۳ تا بحال با بیش از ۱۶۰ نفر شاهد که بطرز مستقیم یا غیرمستقیم با یوفاو در ارتباط بوده‌اند تماس گرفته و محققین مانند لئونارد استرینگ فیلد، کوین راندل^۴ و دان اشمیت^۵ نیز شهود بیشتری را ردیابی نموده‌اند، منجمله سرنشینان هواپیمائی که لاشه سفینه سقوط کرده را حمل نمود و باین ترتیب مجموع شهود قضیه به ۲۰۰ نفر رسید.

مدارك موجود دلالت بر آن دارند که در دو هفته نخستین ماه ژوئیه ۱۹۴۷، دو سقوط جداگانه در نیومکزیکو رخ داده و در هر دو مورد اجساد بیگانگان جمع آوری شده‌اند. در حادثه‌ای مشهورتر، اجزاء پراکنده شده لاشه سفینه در مزرعه مک برازل^۶ در نزدیکی کورون^۷، ۷۵ مایلی شمال غربی روزول یافت شد. سرگرد جسی مارسل^۸ افسر

1. Leonard Stringfield

2. Stanton Friedman

3. William Moore

4. Kevin Randle

5. Don Schmitt

6. ...

اطلاعاتی پایگاه نظامی روزول که مسئولیت نظارت بر جمع آوری قطعات لاشه سفینه را داشته نیز این مطلب را تأیید می کند. مارسل در این محل هیچ جسدی پیدا نکرد اما مصرأ تأکید می کند که قطعاتی را که او در دست گرفته بود هیچ شباهتی به مواد موجود در روی کره زمین نداشته. يك قطعه نازك از این ماده با وجود وزن فوق العاده كم بقدری مقاوم بوده که او نتوانسته بود حتی با يك چکش ۱۶ پوندی آنرا کج کرده و یا در آن فرو رفتگی ایجاد نماید ۲.

جسی مارسل که پزشك است و بعضی از قطعاتی را که پدرش با خود به منزل آورده بود معاینه کرده، در سال ۱۹۸۱ به لی گراهام^۱ گفته: این حادثه سقوط و نکه های آن شیء که من بطور اتفاقی موفق به دیدن آنها شدم چنان تأثیر عمیقی در مغزم باقی گذارد که هرگز آنرا فراموش نخواهم کرد. من در حال حاضر در گارد ملی هوایی ارتش دوره جراحی در پرواز را می گذرانم. بدین سبب لاشه های بسیاری از هواپیماهای سقوط کرده معمولی را بازرسی نموده ام ولی آنچه را که در سال ۱۹۴۷ دیدم هیچ شباهتی به آنچه که اینك بعنوان بقایای لاشه هواپیماهای سقوط کرده می بینم، نداشت.

این سفینه بهیچ وجه «معمولی» (هر آنچه که معنی این واژه باشد) نبود، بلکه لاشه چیزی بود که در آن زمان بعنوان بشقاب پرنده شهرت داشت و ظاهراً تحت شرایط فشار بیش از حد تاب تحمل و محاسبات ساختاری خود قرار گرفته بود. من این ادعا را با توجه به این واقعیت که بسیاری از قطعات باقیمانده... سمبول های عجیب مانند نوشتاری از نوع هیروگلیف در سطح داخلی داشتند مطرح می کنم...۳.

سمبول های نوشتار «نوع هیروگلیف» از موارد سقوط های دیگر نیز گزارش شده، مثلاً از مورد سقوط لاشه يك شیء پرنده ناشناخته که در تاریخ ۹ دسامبر ۱۹۶۵ در نزدیکی ککز بورگ Kecksburg پنسیلوانیا تا نیمه بزمین فرو رفته و توسط پرسنل ارتش جمع آوری شد. قبلاً تعدادی از شهود يك یواف او را دیده بودند که بر فراز آن منطقه پرواز می نموده. استان گوردن Stan Gordon و سایر محققین این حادثه را بدقت

1.Lee Graham

بررسی کردند و یکی از کسانی که این شیء را از فاصله نزدیک دیده آنرا با ساختاری مدور یا سپر مانند توصیف می کند که ۸ تا ۱۰ اینچ پهنا داشته و بنظر می رسیده که قشری سطح خارجی آن را مانند میوه بلوط پوشانیده باشد و نوشتاری مانند خط هیروگلیف مصری ها بر روی آن نقش بسته بوده، علائمی مانند خطوط مستقیم و منقطع، نقطه، مربع و دایره. لئونارد استرینگ فیلد از این شاهد سئوال می کند که آیا این سمبول ها می توانسته اند حروف روسی بوده باشند؟ و این شاهد با نام جیم رومانسکی^۱ جواب می دهد «نه بهیچ وجه، من خودم از نژاد روس - لهستانی هستم و می توانم خط روسی را بخوانم. این نوشته ها نه روسی بودند و نه آمریکائی. آن شیء قطعاً یک مصنوع دست بشر نبود. ۴.

به آهستگی اما با اطمینان مدارکی جمع آوری می شوند که ثابت می کنند حوادث مختلف و خارق العاده ای که با مورد روزول مرتبط بوده اند پایه هائی در واقعیات دارند. پس از انتشار کتاب «بالا تر از فوق سری» در سال ۱۹۸۷، افرادی با من تماس گرفته و اطلاعات جدیدتری بمن دادند. یکی از این افراد روبرت بوکر^۲ سرهنگ دوم بازنشسته نیروی هوائی بود که در آن زمان در واحد مخابراتی فرماندهی اطلاعات فنی هوائی در پایگاه رایت پاترسون خدمت می کرد. او در نامه ای بمن نوشت «طی این سالها من شایعات زیادی شنیده ام که اعتقادم را به وجود یوفا و اوها تقویت کرده. بعضی مواقع نیز شاهد تلاش های مذبحخانه دستگاه حکومتی خودمان هستم که سعی بسیاری برای پرده پوشی دارند. من دوبار شاهد این تلاش ها بوده ام. در این اواخر یک کپی از مدرک MJ-۱۲ را (به فصل ششم رجوع شود) برای دوستی به آریزونا فرستادم که او نیز آنرا به مأمور دیگری در آنجا نشان داد، که عموی وی هنگامیکه تکه های لاشه سقوط کرده در نیومکزیکو را برای مطالعه آورده بودند بعنوان جوشکار در پایگاه رایت پاترسون کار می کرد. یک قطعه از لاشه سفینه را به این مرد می دهند و از او می خواهند که با دستگاه

1. Jim Romansky

2. Robert Bowker

جوش خود آنرا ذوب کند، اما او نتوانسته بود شعله‌ای بوجود آورد که حرارت کافی برای ذوب این قطعه را داشته باشد!»

فرانک اسکالی^۱ نویسنده کتاب «در پشت بشقابهای پرنده^۲» که در سال ۱۹۵۰ منتشر شد، و بدین سبب مورد تمسخر و تهمت‌های فراوان قرار گرفت، در این کتاب توصیف کرده که چگونه مدتها با قطعات و چرخ دنده‌های لاشه یک بشقاب پرنده سقوط کرده کلنجار می‌رفته، او نوشته «بیش از ۱۵۰ تست گوناگون انجام شد. ولی موفق به ذوب فلز این چرخ دنده‌ها و یا تجزیه شیمیائی آن نشدند. نسبت قطر چرخ دنده‌ها به یکدیگر با یافته‌های مهندسی ما در روی زمین تطبیق نمی‌کرد. آنها فضای بازی و یا مواد لزج کننده نداشتند»^۵.

بدین جهت روشنگرانه خواهد بود که با دلایل تائید کننده‌ای که روبرت باوکر ارائه کرده بیشتر آشنا شویم: «سالها قبل یک مهندس در پایگاه رایت پاترسون نزد من آمد و بمن گفت طی آزمایشات مفصل بالاخره مشخص شده در این فلز مقادیر زیادی عناصر قلیائی^۳ وجود دارد و بهیچ وجه امکان تولید آن آلیاژ در روی زمین موجود نیست. علاوه بر این چرخ دنده‌ها طرح ریاضی مدور (سیکلونید^۴) چرخ دنده‌های ساخت ما را نداشته بلکه دارای طرح عجیب دیجیتالی سه سطحی می‌باشند»^۶.

بیگانگان نیومکزیکو

اجساد بیگانگان فضائی در سال ۱۹۴۷ همراه با سفینه سقوط کرده آنها در نزدیکی ماگدالنا^۵، حومه کورونا^۶ کشف و جمع‌آوری شدند. یکی از شهود، گرادی‌ال

1. Frank Scully

2. Behind the Flying Saucers

3. Rare Earth

4. Cycloid

5. Magdalena

6. Corona

بارنت^۱ مهندس سویل در اداره حفاظت خاک آمریکا^۲ می باشد که در زمان وقوع حادثه در یک مأموریت نظامی بوده است. بارنت ادعا کرد که به یک سفینه فلزی بشقابی شکل با ۲۵ تا ۳۰ فوت قطر برخورد کرده (محل سقوط سفینه حدود ۱۵۰ مایلی غرب مزرعه بازل می باشد)، که ظاهراً در درون آن لاشه سر نشینان وجود داشته است. او گفته «آنها شبیه انسانها بودند ولی انسان نبودند. سرهای آنها مدور و بدون مو و دارای چشمان کوچک بوده اند؛ فاصله مابین چشمان آنها غیر عادی بود. آنها به نسبت مقیاس های ما کوچک اندام بودند و بدین جهت سر آنها با توجه به جثه شان بسیار بزرگتر از سر ما نسبت به اندازه اندامان بود. لباس های یکپارچه و خاکستری رنگ بتن داشتند و هیچگونه زیپ، کمر بند یا دگمه در لباس های آنها دیده نمی شد...»^۷.

تعدادی عکس که از لاشه بیگانگان فضائی گرفته شده گاه و بیگاه منتشر می شود. اما اکثر آنها یا ساختگی و یا بقدری غیر واضح هستند که امکان ارزیابی صحیح آنها موجود نیست. عکسی که در این کتاب بچاپ رسیده مدل جسد یک بیگانه را نشان می دهد که در سال ۱۹۴۷ در نیومکزیکو یافت شد. این عکس مدتها در اختیار مرحوم دکتر فلیکس زیگل^۳ که کارشناس اداره فضانوردی در مسکو و یکی از پیشکسوتان روسی در امر تحقیق درباره یوفاوها می باشد بود وی ظاهراً در سفری به کانادا به این عکس دسترسی پیدا کرده. نمونه هائی از این عکس بعدها در سال ۱۹۹۰ توسط سرهنگ بازنشسته نیروی هوائی روسیه، دکتر مارینا پوپوویچ^۴ برای تعدادی دیگر از محققین پدیده یوفاو فرستاده شد. من هیچگونه ادعائی در مورد دقت این مدل و منشاء واقعی آن ندارم اما با توجه به توصیفی که یکی از شهود ماجرا در ذیل می دهد شاید بهتر باشد با ذهنی باز با آن روبرو شویم.

گروه‌های ملوین ای براون^۱ در زمان وقوع حادثه سقوط بشقاب پرنده در ژولای ۱۹۴۷ در پایگاه نیروی هوایی در روزول مستقر بود. و آنطور که یکی از دختران او بوری بین^۲ تعریف می‌کرد او نه تنها بعنوان محافظ در بیرون آشپانه‌ای که بقایای لاشه جمع‌آوری شده بطور موقت به امانت گذاشته شده بود پاسداری می‌کرد، بلکه ادعا می‌نماید که اجساد چندین موجود بیگانه را هم بچشم دیده.

او گفت «فکر می‌کنم در اواخر دهه ۱۹۷۰ بود که پدرم هنگام خواندن مقاله‌ای در این باره در روزنامه دیلی میرور^۳ گفت «منهم در آنجا بودم!» و به این مقاله اشاره کرد و گفت که تمام مطالب مندرج در مقاله باستان‌شناسی یک نکته صحیح است. او بعدها گفت که در آنروز تمام افراد مستقر در پایگاه را به محل حادثه بردند. آنها می‌بایستی تمام محوطه را محاصره و تمام اجزاء آن شیء را هر چه که بود. جمع‌آوری و بار کامیون‌ها می‌کردند. به ما گفته شد که نباید کنجکاوی کنیم و ما را مجبور به ادای سوگند رازداری نمودند.»

«بیاد دارم که پدرم گفت او در آنزمان نتوانسته بود بفهمد که چرا کامیونهای فریزردار آورده بودند. او و یک سرباز دیگر می‌بایست این قطعات را با کامیون به آشپانه پایگاه حمل کنند. او چادر قسمت بار کامیون را عقب زد و سه جسد مرده میان قالبهای یخ در آنجا دید.»

او گفت این منظره‌ای نبود که انسان را بترساند. آنها قیافه‌هایی مهربان و حتی زیبا داشتند. بیشتر قیافه شرقی‌ها را اما با سرهای بزرگتر که موئی روی آن دیده نمی‌شد. رنگ پوست آنها بنظر زرد می‌آمد. و می‌شد آنها را با چینی‌ها اشتباه گرفت، زیرا چشمان آنها بادامی شکل بود. او قدری ترسیده بود زیرا می‌دانست که حق اینکار را نداشته ولی از روی کنجکاوی شدید فقط یک نگاه کوتاه به آنها انداخته بود.

«در پایگاه او می‌بایستی بعنوان محافظ در برابر در آشپانه پاسداری می‌کرد. مدتی

1. Melvin E. Brown

2. Beverley Bean

3. Daily Mirror

بعد افسر فرمانده آمده به او گفت «من می خواهم نگاهی به آنجا بیندازم. بیا هر دوی ما نگاهی به درون آشیانه بیندازیم!»، آنها بدرون آشیانه می روند ولی نمی توانند چیزی را ببینند زیرا تمام قطعات و لاشه ها را بسته بندی کرده بودند تا فردای آنروز با هواپیما به نقطه ای دیگر منتقل کنند».

ملوین براون بندرت درباره این موضوع با همسر و سه دختر خود صحبت کرده و همیشه هم از گفتن این راز به آنها احساس پشیمانی می نمود. بورلی می گفت «هر وقت از او درباره آن حادثه سئوالی می کردیم فوراً ساکت می شد. گرچه او تعایل بسیار داشت که این راز را برای همه تعریف کند اما هر وقت از او سئوال می شد اجباراً لب فرو می بست. او تا هنگام مرگ در سال ۱۹۸۶ نیز بیاد آن ماجرا بود. حتی وقتی که خوابیده بود درباره آن حرف می زد... پدر ما قطعاً يك دروغگو نبود. او يك مرد واقعی بود که وطنش را بسیار دوست می داشت» ۸.

در ابتدا اعضای فامیل موافق نبودند که من این صحبتها را در کتابم بنویسم زیرا هنوز هم از امکان مؤاخذه از طرف دولت می ترسیدند. اما در طی چند سال گذشته تعایل آنها برای صحبت علنی در این باره بیشتر شده بود، زیرا می دیدند که پرسنل ارتشی دیگر هم که بنحوی در آن ماجراها نقشی ایفا کرده بودند قدم به پیش گذاشته و درباره بعضی از جنبه های حادثه روزول اطلاعاتی داده بودند.

بورلی لطف کرد و چندین کپی از بعضی از مدارك استخدامی پدرش در ارتش را بمن داد. این مدارك بدون هیچ تردیدی ثابت می کنند که او در زمان حادثه مورد بحث در پایگاه هوایی روزول مستقر بوده. البته این مدارك گویای آن نیستند که او آن اجساد را دیده، ولی حداقل نشان می دهند که سابقه استخدامی او در ارتش آمریکا بدون عیب بوده است. او دارنده مدال هائی در جنگ دوم جهانی از قبیل مدال سرویس دفاعی American Defence Service Medal، مدال لشگرکشی آمریکا American Campaign Medal، مدال لشگرکشی به آسیا و اقیانوس آرام Asiatic Pacific Campaign Medal، مدال پیروزی Victory Medal و مدال رفتار شایسته Good

... بر طبق مدرک بحث انگیز ماژستیک^۱ - ۱۲ (فصل ششم) که ادعا می شود یک یادداشت اطلاعاتی اولیه برای رئیس جمهور منتخب آمریکا در سال ۱۹۵۲ بوده، چهار جسد در حادثه سقوط کرونا در ۲ مایلی شرق مزرعه برازل کشف شد. اجساد «تماماً» بدلیل حملات حیوانات وحشی و عناصر مخرب جوی طی یک هفته ای که از سقوط سفینه تا کشف آنها گذشته بود، شدیداً متلاشی شده بودند».

با توجه به احتمال ساختگی بودن مدرک MJ-۱۲ و بحث های مربوطه، این گزارشات ممکن است جزو همان اطلاعات گمراه کننده باشد که برای سرپوش نهادن بر حقایقی بسیار جنجالی تر تهیه شده است. گرچه امکان اینکه واقعاً چهار جسد شدیداً متلاشی شده توسط پرسنل ارتش یافت شده باشند نیز وجود دارد. مخصوصاً این که مدرک نشان می دهد که دو حادثه مشابه و جداگانه رخ داده و پرزیدنت آیزنهاور هم تا مدت ها بعد بطور کامل در جریان وقایع قرار نگرفته بود. در صفحه دوم یادداشت MJ-۱۲ تأکید شده که «این مدرک فقط بمنظور گزارش مقدماتی تهیه شده و می بایستی بعنوان پیش درآمدی برای یک گزارش کامل و نهایی که بزودی ارائه خواهد شد تلقی گردد».

نجات یافتگان

در سال ۱۹۸۹ کارشناس سابق عملیاتی سازمان ناسا، باب اوکسلر^۲، دختر یک کارمند سویل (اینک مرحوم شده) را که در یکی از عملیات کشف و جمع آوری بقایای حادثه یواف اوها در نیومکزیکو مأمور خدمت شده بود شناسائی کرد. او می گوید که پدرش (که دارای تأییدیه امنیتی «فوق سری» از دسته مهندسی ارتش در آن زمان بود) پس از دریافت حکم مأموریت از طرف پایگاه هوایی روزول مأمور شد که دستگاه چرائتال

1. Majestic-12
2. Bob Oechsler

سنگین با خود به منطقه ببرد (محل حادثه را مشخص نکرد، احتمالاً در نزدیکی ما
گودال بود) چنانکه لاشه يك سفینه فضائی باضافه اجساد سرنشینان آن کشف شده بود.
باب برای من تعریف کرد که «در آنجا افراد زیادی از جمله روزنامه نگاران،
عکاسان و پرسنل ارتش بودند که مرتباً به اینطرف و آنطرف می دويدند تا مانع از
عکسبرداری آنها شوند، درون سفینه چهار سرنشین وجود داشت که دو نفر از آنها مرده
و دو نفر دیگر زنده بودند، یکی از این دو بسختی راه می رفت و مشخص بود که دچار
جراحات درونی شده اما آن دیگری بنظر سالم می رسید. آنها چند اتوبوس و کامیون و
يك بولدوزر به محل حادثه آورده بودند. او شخصاً کمک کرده بود تا جسد دو بیگانه
فضائی را درون اتوبوس بگذارند و بدنبال آنها دو سرنشین نجات یافته سوار شده
بودند».

به این شاهد دستور داده شده بود که فوراً شیشه های اتوبوس را با رنگ سیاه
بپوشاند و کمک کند تا چند قطعه از سفینه را جمع آوری نمایند. یکی از قطعاتی که او
دیده بود به کنسول هدایت سفینه شباهت داشت و از جنس ماده ای ناشناخته و شفاف
ساخته شده بود. باب می گوید «بنا به اظهارات آن دختر، جنس کنسول نه از شیشه بود
و نه از پلاستیک، نمی دانم از چه ماده ای ساخته شده بود ولی ظاهراً دو نفر مرد لازم بود
که حداکثر قدرت خود را بکار گیرند تا بتوانند آن قطعه را بلند کرده درون اتوبوس
بگذارند. افراد حاضر در صحنه تا جاییکه ممکن بود قطعات متلاشی شده کوچک را هم
جمع آوری نموده و با بقیه اجزاء سفینه بار آن دو کامیون نمودند».

به باب گفته شد که قطعات بزرگتر را که جمعاً ۱۴ عدد بودند دقیقاً لیست برداری
کردند و بعد به شاهد قضیه دستور داده شد تا با بولدوزر يك گودال حفر نماید و آنها را
دفن کند، احتمالاً برای حمل در آینده نزدیک. او در حین حفر گودال سهواً با بولدوزر
روی يك قطعه می رود ولی آن تکه هیچگونه صدمه ای نمی بیند.

تمام پرسنل حاضر در منطقه از دیدن این مناظر بهت زده بوده اند. شاهد ماجرا
بعدها مطلع شد که آن بیگانه مجروح پس از مدت زمانی کوتاه از ورودش به

آلاموگوردو فوت می کند (احتمالاً در بیمارستان پایگاه هوایی آلاموگوردو) زیرا پزشکان موفق به نجات او نمی شوند. اما بیگانه ای که ظاهراً از حادثه جان سالم بدر برده بود چند سالی در لاس آلاموس^۲ زندگی می کند (توضیح بیشتر در فصل ششم).

هجده سال بعد باب مطلع شد که شاهد قضیه در يك حادثه غیر عادی در محوطه تست موشکی در وایت ساندز^۳، نیومکزیکو در حالیکه در يك آبرفت مشغول حفر گودالی برای انجام یکی از آزمایشات بوده کشته شده. باب می گوید «او را در حالی پیدا کردند که بروی زمین افتاده بود، دستهایش در کنار بدن قرار داشت و صورتش بسوی آسمان و عینک طبی بچشم هایش. خطوط عبور يك بولدوزر از روی بدنش دیده می شد. و این رد چرخ ها از پایش شروع شده بود. داماد او که يك مأمور پلیس ایالتی بود به وایت ساندز رفت و موفق شد به پرونده پلمب شده او نگاهی بیندازد. گزارش پزشکی قانونی در پرونده او حکایت از آن داشت که او بعلت سکتة قلبی در گذشته است. ۱۰.

البته مرگ این شاهد ممکن است واقعاً تصادفی باشد، اما تحت شرایط سؤال برانگیزی بعضی از جنبه های حادثه آنطوری که بیان شده ظاهراً محتمل نیست. اگر واقعاً در آن روز روزنامه نگاران و عکاسانی در آنجا حضور داشتند چرا بطور مثال حتی یک نفر از آنها قدم جلو نگذاشت؟

دختر این شاهد گفته بود که سربازها یکی از دوربین ها را ضبط کردند. بنابراین ممکن است آنها بقیه دوربین ها را نیز ضبط کرده و بنحوی عکاسها را مجبور به سکوت نموده باشند.

از طرفی حدود بیست و پنج سال از مرگ این شاهد می گذرد و این امکان وجود دارد که دختر او بعضی از جزئیات را فراموش یا قاطی کرده باشد. اما جدیداً فرد دیگری ادعا نمود که او هم سفینه فضائی و اجساد سرنشینان آنرا

1. Alamogordo

2. Los Alamos

3. White Sands

دیده و از حضور گسترده پرسنل ارتش در اطراف ماگدالنا مطلع است. جرالند اندرسون^۱ با وجودیکه در آن زمان فقط پنج سال داشت اما خاطره بسیار زنده‌ای از آن ماجراها دارد که اینک تحت تأثیر هیپنوتیزم تقویت شده. محققین جان کاربنتر^۲ و استنتون فریدمن^۳ که با او مصاحبه کردند هر دو صداقت و راستگویی و میزان آمادگی او را برای همکاری با آنها مورد ستایش قرار داده‌اند. اندرسون که قبلاً رئیس پلیس و معاون کلانتر نیز بوده در آن زمان همراه با پدر، برادر، عمو و عموزاده‌های خود (همگی اینک در گذشته‌اند) در جستجوی عقیق خزه‌ای^۴ به این منطقه رفته بوده.

او می‌گوید «ما از پشت تخته سنگی بیرون آمدیم و درست در مقابل ما یک دیسک نقره‌ای رنگ به پهلوئی این تپه فرو رفته بود. فوراً بطرف آن رفتیم. در آنجا سه موجود در حقیقت سه جسد زیر این شیء و در سایه آن روی زمین افتاده بودند. این موجودات حدود ۴ پا قد و سرهائی بی تناسب بزرگ با چشمانی کشیده و بادامی بزرگ سیاه مانند ذغال داشتند».

«دو نفر از آنها هیچ حرکتی نمی‌کردند اما سومی واضح بود که دچار مشکل تنفسی است درست مثل اینکه دنده‌هایش شکسته باشد. نفر چهارمی هم در آنجا روی زمین نشسته و ظاهراً هیچ مسئله خاصی نداشت و بنظر می‌آمد که تمام کمک‌های اولیه را به دیگران رسانیده باشد. او خودش را از ترس جمع کرده بود شاید فکر می‌کرد ما به او حمله خواهیم کرد».

بزرگترها بارها سعی کردند بنحوی با این موجود بیگانه تماس برقرار کنند و بزبانهای اسپانیولی و انگلیسی به او سلام و خوش آمد گفتند اما هیچ واکنشی و با جوابی در برابر آن ندیده و نشنیدند. پس از چندین دقیقه یک پروفیسور باتفاق پنج دانشجو (گاری بارنت می‌گوید که از دانشگاه پنسیلوانیا بوده‌اند) آنجا آمدند. آنها که

1. Gerald Anderson

2. John C.

در محلی در آن نزدیکی مشغول حفاریهای باستانشناسی بودند، شب گذشته متوجه وقوع حادثه‌ای مانند سقوط يك سنگ آسمانی می‌شوند و اکنون برای بررسی به صحنه سقوط آمده بودند. استاد آنها، دکتر باس کیرک^۱ به چندین زبان مختلف سعی بیهود کرد تا با آن موجود بیگانه صحبت کند.»

آروز گرمای هوا به ۱۱۵ درجه فارنهایت (۴۶ درجه سانتیگراد) می‌رسید، اما عجیب آنکه اطراف سفینه کاملاً خنک و بدنه آن بقدری سرد بود که بنظر می‌آمد تازه آنرا از درون فریزر بیرون آورده باشند. اندرسون هم که به جسد یکی از آن موجودات که بی حرکت بروی زمین افتاده بود دست زد متوجه شد که کاملاً سرد است.

در این هنگام يك وانت از راه رسیده و شخصی که ظاهراً همان بارنت بوده به جمع تماشاگران اضافه می‌شود. اندرسون یکبار دیگر به آن موجودات نزدیک شده و متوجه احساسی عجیب در خود می‌گردد. «آن موجود سر یا برگشت و بمن خیره شد. درست مثل اینکه او در داخل مغز من است یا بجای من فکر می‌کند و یا افکار او در مغز من است.»

اندرسون بیاد می‌آورد که می‌لرزیده و در شرف افتادن بوده. «من در همان يك نگاه احساس وحشت آن موجود را در خود حس کردم. ناامیدی و تنهایی او را درک و حادثه سقوط او را تجربه نمودم و متوجه شدم که او از چه لحظات وحشتباری عبور کرده. آن يك نگاه همه اینها را بمن گفت...»

هنگامیکه يك گروهان از سربازان مسلح از راه رسیدند آن موجود که پس از وحشت زدگی اولیه‌اش تا حدودی آرام شده بود از وحشت دیوانه شد. اندرسون بدلیل اینکه سربازان سفینه را محاصره کرده بودند نتوانست دیگر آن موجود را ببیند. بنظر او سفینه ۵۰ فوت قطر داشته (که با تخمین بارنت تفاوت دارد). او بیاد می‌آورد که سربازان مرتباً فریاد می‌زدند و تهدید می‌کردند، «سربازان بدون هیچ تعارفی ما را از آنجا دور کردند. طرز برخورد آنها، حداقل چیزی که می‌توان گفت این است که، بسیار

1. Buskirk

غیر متمدنانه بود». آنها به پدر و عمویم که در سان‌دیا^۱ (لابراتوارها) شاغل بوده گفتند که بدلیل اینکه این یک هواپیمای سری ارتش است اگر هرگز مطلبی درباره این حادثه بگویند آنها ما بچه‌ها را خواهند گرفت و دیگر هرگز کسی ما را نخواهد دید... این افراد با مسلسل‌های دستی خود ما را تهدید می‌کردند. و ما مجبور بودیم به حرفهای آنها گوش کنیم...».

سربازان بنظر نمی‌رسید که از دیدن سفینه و اجساد سرنشینان آن متعجب شده باشند. اندرسون می‌گوید «آنها آنچه را می‌دیدند می‌شناختند مثل اینکه می‌دانستند آن شیء چیست. هنگامیکه اندرسون و گروه همراه به بالای تپه‌ای که اتوموبیل آنها پارک بوده برگشتند در آن پائین حداقل یک گردان سرباز بودند. او می‌گوید «در آنجا چند کامیون و حتی هواپیما جمع شده بود. جاده را برای فرود هواپیماها مسدود کرده بودند. آنها وسائل تماس رادیونی با خود داشتند. چندین آمبولانس و افراد مسلح دیگر نیز در آنجا حضور پیدا کردند».

اندرسون بر این باور است که می‌باید مابین لاشه متلاشی شده سفینه سقوط کرده در کرونا و این سفینه اندک آسیب دیده در دشت سن آگوستین رابطه‌ای وجود داشته باشد. او می‌گوید «در پهلوی آن دیسک یک شکاف بوجود آمده بود درست مثل اینکه چیزی به آن قسمت سفینه برخورد کرده باشد. نظر من این است که این دو بشقاب پرنده در آسمان با هم تصادف کرده یکی از آنها منفجر شده و قطعات آن در حوالی روزول بزمین ریخته و دیگری مجبور به فرود اضطراری شده بود» ۱۱۰.

داستان جکی گلیسون

افراد بسیار محدودی آگاهی داشتند که کم‌دین مشهور آمریکائی جکی گلیسون که در سال ۱۹۸۷ فوت کرد علاقه بسیاری به یوفاوها داشته است. او یک کتابخانه نسبتاً بزرگ درباره این موضوع در محل سکونتش در فلوریدا داشت و تعدادی ژورنال‌های

تخصصی منجمله جاست کاز^۱، ژورنال شهروندان بر علیه مخفی کاری یوافاها^۲ را نیز مشترک بود. ۱۲. او حتی خانه خود را در پیکز کیل^۳ ایالت نیویورک بشکل یک بشقاب پرنده طراحی کرده بود و آن را سفینه مادر می نامید.

بنا به گفته بورلی مک کیتریک^۴ همسر دوم گلیسون، در سال ۱۹۷۳ شبی در حالیکه آشکارا منقلب بود بمنزل آمد و به همسرش گفت که از بازدید از پایگاه هوایی هوم استد^۵ در فلوریدا که دوستش پرزیدنت ریچارد نیکسون ترتیب سفر به آنجا را داده بود می آید. او گفته که در آنجا تحت شرایط سخت امنیتی در یک انبار فوق سری اجساد موجودات بیگانه ای از فضا را به او نشان داده بودند.

لاری بریانت^۶ (از سازمان شهروندان ضد مخفی کاری یوافاها) با استناد به قانون آزادی کسب اطلاعات^۷، تقاضا نامه ای برای پایگاه هوایی هوم استد فرستاد و درخواست کرد که تمام مدارک رسمی در مورد این انبار و بازدید گلیسون از آنجا را تحت اختیار او قرار دهند. به او جواب دادند که چنین مدارکی موجود نیست. او در این ضمن برای گلیسون هم یک اظهار نامه رسمی فرستاد و از او خواست که بمنظور حمایت و تقویت اطلاعات جمع آوری شده موجود، آنرا تکمیل کند تا در یک شکوائیه مبتنی بر قانون آزادی کسب اطلاعات که بزودی تسلیم دادگاه می شد بتواند به این وسیله دولت مرکزی را مجبور سازد که تمام مدارک موجود در رابطه با سقوط و جمع آوری بقایای لاشه های یوافاها را فاش نماید.

بریانت می گوید «گرچه من هرگز از گلیسون جوابی دریافت نکردم اما اطلاع یافتم که یکنفر از صنعت فیلم سازی با او تماس برقرار کرده. هنگامیکه من از او درباره این

1. Just Cause

2. Citizens Against UFO Secrecy

3. Peekskill

4. Beverly Mckittrick

5. Home Stead

6. Larry Bryant

7. Freedom of Information Act

ملاقات سؤال کردم، گلیسون تصمیم گرفت که این داستان را نه تأیید و نه تکذیب کند. فقط گفت که ترجیح می دهد در این باره اصلاً صحبتی نکند. به عقیده من گلیسون می توانست با جواب دادن به اظهار نامه من یا گفتن حقایق به فرستاده صنعت فیلم کشور به آسانی به تمام شایعات موجود خاتمه دهد. در این صورت اگر این داستان ساختگی یا برداشتی غلط از گفته های او از طرف همسرش بود، او فرصت تصحیح آنها را داشت. تصمیم او به سکوت فقط مسئله را غامض تر کرد.»

لاری بریانت کارمند سویل روزنامه اخبار ارتش يك آگهی برای چاپ در روزنامه داخلی پایگاه هوایی هوم استد فرستاد و در آن از تمام شهودیکه می توانند مطالبی یا شهادت هایی درباره داستان گلیسون بدهند دعوت به همکاری کرد. اما افسر مسئول روابط عمومی پایگاه این آگهی را مردود دانست و بهر حال اجازه چاپ آنرا صادر نکرد. ۱۳.

تائیده علمی و نظامی

هرچند که گزارشات مربوط به سقوط بشقابهای پرنده و دستیابی به لاشه آنها و اجساد سرنشینان شان ممکن است بنظر پوچ برسد اما لازم است گفته شود که در سال ۱۹۸۳ دکتر روبرت سارباخر^۱ دانشمند مشهور و مورد احترام جوامع علمی، پرزیدنت و رئیس هیئت مدیره انستیتوی تکنولوژی واشنگتن^۲ در نامه ای به ویلیام اشتاین من^۳ تأیید می کند که دولت ایالات متحده حقیقتاً هم به سفینه و هم سرنشینان آن دسترسی پیدا کرده. او نام برخی از مسئولین رده بالای مملکتی را که درگیر این ماجراها بودند اعلام می کند. سارباخر نوشته «تنها مطلبی که من در حال حاضر بیاد دارم این است که قطعاتی را که گزارش شده بود از لاشه سقوط کرده بشقاب پرنده ای جمع آوری شده، بسیار سبک و فوق العاده محکم بوده اند... همینطور گزارشاتی وجود دارند که بر اساس

1. Robert Sarbacher

2. W...

آنها استنباط می شود که دستگاه ها یا موجوداتی که این سفینه ها را هدایت می کنند نیز بسیار سبک هستند «...» ۱۴.

نویسنده آنگاه به ذکر تائیدیه هائی از قول پرسنل نظامی منجمله ژنرال جورج سی مارشال^۱ رئیس ستاد ارتش آمریکا در جنگ دوم جهانی می پردازد که ظاهراً اقرار کرده بود «تا تاریخ ۱۹۵۱ سه حادثه به وقوع پیوسته که برای سرنشینان سفینه های درگیر عاقبتی وحشتناک در پی داشتند. و اینکه تماس هائی با بیگانگان فضائی برقرار شده» ۱۶.

از جمله شهودی که در رابطه با حادثه روزول با آنها مصاحبه شد، دکتر جسی مارسل^۲، والترهات^۳ که در زمان حادثه افسر روابط عمومی پایگاه هوائی بود و اولین گزارش درباره دستیابی به لاشه يك بشقاب پرنده را تهیه کرد، روبرت شیرکی^۴ افسر پرواز مستقر در پایگاه که بخاطر دارد لاشه بشقاب پرنده را دیده هنگامیکه باریک هواپیمای ب - ۲۹ می شده تا با مسئولیت سرگرد مارسل به پایگاه هوائی کارزول^۵ در فورت ورت^۶ تگزاس برده شود، جان کرومز شرودر^۷ ای دی اس و ویلیام لونزبری^۸ دوست نزدیک سروان او. دبلیو. (پاپی) هندرسون^۹ خلبانی که لاشه سفینه و اجساد سرنشینان فضائی را به رایت فیلد^{۱۰}، دیتون^{۱۱} در اوهایو برد و ورن مالتایس^{۱۲} دوست نزدیک

-
1. George C. Marshal
 2. Jesse Marcel
 3. Walter Haut
 4. Robert Shirkey
 5. Carswell
 6. Fort Worth
 7. John Kroms Chroeder
 8. William Lounsberry
 9. O.W. (Papy) Henderson
 10. Wright field
 11. Dayton
 12. Verne Maltais

(بارنی) بارنت که خبر یافت شدن لاشه يك بشقاب پرنده و اجساد سرنشینان آنها را در دشت سان آگوستین اعلام نمود، می باشند. ۱۷.

اتحاد شوروی ۸۹-۱۹۸۸

نیکلای لیدف^۱ محقق سرشناس روسی در سفری به لندن بمن گفت که در يك سلسله حوادث گوناگون لاشه های یواف اوهانی در اتحاد جماهیر شوروی یافت شده اند. در يك حادثه که بظاهر در اواخر پائیز ۱۹۸۸ بوقوع پیوست پرسنل ارتش در نزدیکی دالنه گورسک^۲، دالنی وستوک^۳ در حال پرواز با يك هلیکوپتر ارتشی جسم عجیبی را روی زمین مشاهده می کنند. آنها برای بررسی شیء فرود می آیند. شیء مذکور بشکل يك سیلندر ۶ متری بوده که بطور قطع نمی توانسته قطعه ای از يك هواپیمای معمولی باشد. اعضای تیم از پس تلاشهای ناموفق برای بلند کردن آن تصمیم می گیرند در اوائل بهار با تجهیزات لازم برای بردن آن مراجعت کنند ولی در زمان موعود شیء مزبور ناپدید شده بود.

بر طبق گفته والری دووزیلنی^۴ در بهار ۱۹۸۹ افراد نیروی دریایی شوروی يك شیء نورانی را می بینند که در منطقه ای در والینی و ستوک تقریباً نزدیک ساحل بدرون دریا می افتد. بلافاصله عملیاتی برای بیرون کشیدن این شیء از بستر دریا آغاز شده و آنرا که بشکل تخم مرغ و حدود ۶ متر طول داشته به ساحل می آورند.^۵

1. Nikolai Lebedev

2. Dalne Gorsk

3. Dalniy Vostok

4. Valeri Dvuzhilni

۵. دوست اینجانب در اواخر شهریور ۱۹۶۹ در سواحل دریای خزر هنگام غروب آفتاب باتفاق ده ها شاهد دیگر بشقاب پرنده ای را مشاهده نموده که از مسافتی حدود ۵۰۰ متری ساحل از زیر آب بیرون آمده و در حالیکه درخششی نارنجی داشته با حداقل قطری مابین ۱۰ تا ۲۰ متر (تخمین بزرگی آن با توجه به مسافت ممکن است درست نباشد) و بسرعت در زاویه ای تند به آسمان صعود نموده. صحنه جالب، وحشت و فرار افرادی بوده که در آن لحظه در ساحل حضور داشتند!

«آنها تلاش کردند این شیء را با شعله اکسی اسیتیلن ببرند اما نتیجه‌ای نگرفتند. این جسم را بعدها به ولادی وستوک^۱ و از آنجا به مسکو انتقال دادند». من از والری خواستم که سعی کند اطلاعات بیشتری در این باره بدست آورد ولی او گفت که افسر مسئول حاضر به صحبت نیست و عقیده دارد که این يك موضوع فوق سری می باشد. ۱۸.

استرالیا ۱۹۵۸/۵۹

این گزارش در ابتدا توسط شاهی برای من نقل شد که اصرار داشت نام او بهیچ عنوان فاش نشود. فرد مزبور که تکنسین رادیو بود در سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۰ در تأسیسات تحقیقات تسلیحاتی در سالیسبوری، جنوب استرالیا کار می کرده. وی چندین سفر مأموریتی به منطقه آزمایش موشک بنام وومرا تست رنج^۲ می کند. این تأسیسات با همکاری بریتانیا در سال ۱۹۴۶ بنا گردید تا موشکهای جدید را در آنجا آزمایش کنند. بعدها سکوهای پرتاب موشکهای بلواستریک^۳، بلاک ارو^۴ و بلاک نایت^۵ در آنجا بنا شد. این شاهد در سال ۱۹۹۰ بمن نوشت «کلاس آموزشی من در نوع خود منحصر بفرد بود زیرا ما اولین افرادی بودیم که درباره تئوری ترانزیستورها در استرالیا آموزش می دیدیم و بدون اغراق تنها کارشناسان موجود و قادر به کار با دستگاههای هدایت شونده موشکها بودیم. من اجازه داشتم به تمام تأسیسات پایگاه رفت و آمد کنم و منهای چند مورد بخصوص به تمام مدارک پروژههای در حال انجام دسترسی داشته باشم. اما وظیفه اصلی من کار در پروژه بلاک نایت تله متری^۶ بود.

-
1. Vladivostok
 2. Woomera Test Range
 3. Blue Streak
 4. Black Arrow
 5. Black Knight
 6. Black Knight Telemetry

من و همکارانم طی اقامت در آنجا بارها یوفاو دیدیم اما از ترس مؤاخذه بندرت
درباره این مشاهدات صحبتی کردیم. من یکبار یکی از آنها را دیدم ولی هرگز جرأت
نکردم آنرا گزارش کنم زیرا از دیگران شنیده بودم که چطور بدلیل ادعاهای مشابه آنها
را تحت فشار قرار داده بودند. نکته حائز اهمیت این بود که هرگاه مقدمات آزمایش
خصوصیات پروازی موشکها با برد بلند فراهم می شد بشدت بر حضور یوفاوها در
منطقه افزوده می گشت».

او می گوید «هنگامیکه من در وومرا^۱ بودم تعداد زیادی پرسنل آمریکائی بدلائل
مختلف در آنجا حاضر بودند. ما تمایل داشتیم که آنها از منطقه آزمایش بیشتر استفاده
کنند و آنها نیز می خواستند موشکهای سایه ویندر^۲ بما بفروشند. فرد بخصوصی بود که
او را همیشه در اطاق نقشه برداری فنی می دیدم و ظاهراً هیچ مسئولیتی در تدارک
آزمایشات موشکی نداشت. او ظاهراً فقط بعنوان ناظر در عملیات شرکت می کرد. من
روزی موضوع رؤیت یوفاوها را با او مطرح کرده و نظر او را جویا شدم. او در جواب
گفت (این نقل قول است، اما جملات ادا شده بسیار شبیه بودند):

«ما جدیداً يك خلبان در این راه از دست داده ایم. آن شیئیء پرنده ناشناخته در
آسمان فورت ناکس^۳ رؤیت شد و ما يك جنگنده را جهت رهگیری آن فرستادیم. خلبان
گزارش کرد که شیئیء پرنده را می بیند و می خواهد بروی آن شیرجه برود. کمی بعد
خبر داد که دارد بسوی آن شلیک می کند. بدنبال آن دیده شد که جنگنده بدلیلی که
هرگز مشخص نشد آتش گرفته و سقوط می کند».

در سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ هنگامیکه در وومرا مستقر بودم، هلیکوپتری که بدنبال
يك دختر گمشده در بیابان می گشت جسم عجیبی را در بیرون از محوطه تست موشکها
پیدا کرد. آن شیئیء را نهایتاً به کارگاهی آوردند که من در آنجا کار می کردم. «من بشما
می گویم که آنرا دیدم، به آن دست زدم و روی آن کار کردم». (زیر این جملات را خط

کشیده بود).

این شیء گلوله‌ای بود بقطر ۲ فوت و ۹ اینچ بسیار سبک و با رنگ خاکستری متالیک که بنا به دلیلی شاید حرارت زیاد، قدری تیره رنگ شده بود. من هرگز تخمین زنده خوبی برای وزن اشیاء نبوده‌ام اما می‌دانم که آن شیء بیش از حد سبک بنظر می‌رسید. یک شخص عادی براحتی با یک دست آن را در هوا نگاه می‌داشت. ما ابتدا حدس زدیم که باید قطعه‌ای از موشک بلاک نایت باشد زیرا در آنزمان این تنها نوع موشکی بود که برای قطعاتی با این حجم جا داشت. این جسم کروی را چند روزی در گوشه‌ای گذاشتیم و کسی توجهی به آن نکرد تا اینکه یکی از کارشناسان این نظر را که قطعه‌ای از موشک بلاک نایت است با قاطعیت رد کرد. بعدها با این حدس که شاید متعلق به روسها یا آمریکائی‌ها باشد قدری دقیق‌تر به آن نگاه کردم.

«می‌توانم با اطمینان بگویم، در آنزمان ما اصولاً تکنولوژی ساخت چنین شیء‌ای را در اختیار نداشتیم. فکر می‌کنم که حتی امروزه هم چنین تکنولوژی را نداریم. ما در ابتدا سعی کردیم که با اره‌ها و سایر وسایل کاری خود مانند مته و چکش آنرا ببریم، اما نتوانستیم حتی یک خراش در آن بوجود آوریم. آنرا با شعله اکسیژن حرارت دادیم اما بلافاصله پس از خاموش کردن شعله می‌توانستیم دست خود را بروی آن بگذاریم! من خودم چندین بار این عمل را تکرار کردم. با شعله اکسیژن نیز نتوانستیم آن فلز را حتی به نزدیکی حرارت اکسیداسیون برسانیم.»

«در اینموقع بود که کنجکاوی ما بی‌نهایت شده سعی داشتیم بهر نحو ممکن سر از راز این کره در آوریم. تردیدی نداشتیم که بالاخره تحقیقات ما به نتیجه خواهد رسید. این جسم با چشم غیر مسلح و یا هر وسیله اندازه‌گیری دیگری یک کره کامل محسوب می‌شد. هیچ فرورفتگی یا صدمه دیدگی حتی جزئی در آن وجود نداشت. کاملاً یکپارچه بود. هیچگونه لولا، خط اتصال یا آثار جوشکاری که بعداً صیقل شده باشد در آن وجود نداشت. هیچ منفذی که بتوان لوله‌ای را به آن فرو کرد دیده نمی‌شد، همینطور هیچ درزی از سطحی باز شونده به داخل آن. فاقد خاصیت رادیو اکتیویته بود. دستگاه

گایگر کاونتر^۱ سطح تشعشع را صفر اعلام کرد. حتی تشعشعات در حد زمینه عادی هم یافت نشد. گرچه بعدها ادعا شد که دستگاه معیوب بوده و زمینه تشعشع عادی وجود داشته. اطلاعات دروغین؟ شاید.»

«در این مقطع از بررسی ها ما از یکنفر با دانش فنی بالا (نام او را نمی دانم) کمک خواستیم و آنها یک مهندس را برای ما فرستادند. اما افراد امنیتی پایگاه که آن فرد آمریکائی هم جزو آنها بود آن شیء را از ما گرفتند.»

«چندین هفته پس از انتقال شیء از پایگاه روزی از آن مهندس سؤال کردم که آن شیء چه بوده. او گفت آمریکائی ها آنرا تحویل گرفتند و به پایگاه هوائی سایت رایت - پاترسون بردند. زیرا ادعا می کردند که تکه ای سقوط کرده از فضا و متعلق به ماهواره آنها است. سالها بعد روزی فردی را که با من در آن زمان در پایگاه مستقر و بر خلاف من هنوز هم در آنجا شاغل بود ملاقات نمودم و از او درباره سرنوشت آن کره عجیب سؤال کردم. او جواب داد تا جائیکه به او مربوط می شود آن اتفاق هرگز روی نداده و مایل است بمن هم نصیحت کند (اخطار کند نه تهدید) که اگر از من در این باره سؤال شود من نیز همین رویه را در پیش گیرم.»

خبر یافت این شیء عجیب در روزنامه آدلاید ادورتایزر^۲ مختصراً بچاپ رسید و چندین ماه بعد گزارشی از یافت شیء مشابه در جنوب استرالیا در همان روزنامه دوباره چاپ شد. راوی تاریخ چاپ این گزارشات را بیاد نداشت.

طی سالهای دهه ۱۹۶۰ جسم کروی مشابه دیگری در جنوب غربی ایالت کوئینزلند^۳ در استرالیا یافت شد که خبر آن در روزنامه بریسبین کوریر - میل^۴ چاپ گردید. این یافت اخیر ظاهراً با دو یافت قبلی آنطوریکه او نوشته بی ارتباط بوده است. او تأکید کرده «شاید احمقانه باشد اما من سالها فکر کرده ام که آنچه در آن چند

روز در دست داشتیم قطعه‌ای از «آشغال‌های فضائی» (مربوط به لاشه ماهواره‌ها و یا موشک‌ها) نبوده بلکه شیئی ای بوده که يك یواف او بجای گذارده و یا شاید نوعی یواف او بوده...» ۱۹۰.

پاین گپ

در دوازده مایلی آلیس اسپرینگز^۱ در شمال منطقه پاین گپ، استرالیا يك پایگاه بسیار سری ارتباطی وجود دارد که توسط آژانس امنیت ملی اداره می‌شود. این پایگاه «يك مجموعه مشترك دفاعی و تحقیقاتی فضائی است که بودجه آن توسط وزارت دفاع آمریکا و استرالیا تأمین می‌شود». پاین گپ اصولاً هماهنگ کننده امواج اطلاعاتی^۲ ماهواره‌ها در مدار ژئوسینکرونوس^۳ می‌باشد.

شایعاتی وجود دارند که سازمان ناسا (NASA) در برخورد و ردیابی یواف اوها تاریخچه‌ای طولانی داشته و مدارك بسیاری را در این زمینه در سطح «بالتر از فوق سری» نگاهداری می‌کند. حتی ادعا شده که مکالمات مابین یواف اوها را نیز پی‌گیری می‌کند! جالب است بدانیم که در منطقه پاین گپ بارها یواف او رؤیت شده. بطور مثال در دسامبر ۱۹۸۹ محقق آمریکائی جان لیر، نامه‌ای از يك پروفیسور در استرالیا دریافت کرد که نوشته بود: سه شکارچی حدود ساعت ۴/۳۰ صبح هنگامی که از شکار شبانه باز می‌گشتند درب استتار شده‌ای را در محوطه پایگاه می‌بینند که باز می‌شود و يك بشقاب پرنده از آن بطور عمودی و بدون ایجاد کوچکترین صدائی به آسمان برمی‌خیزد و با سرعتی حیرت‌انگیز ناپدید می‌گردد. بقول این پروفیسور «سه شاهد داستان همگی اشخاص معتبر هستند اما طبیعتاً از صحبت در این باره ابا دارند. من برای آنها ترتیب يك تست با دروغ‌سنج داده‌ام و اظهارنامه رسمی و قسم خورده‌ای نیز از آنها خواهم گرفت... ما در اینجا سرزمینی بسیار وسیع و خالی از سکنه داریم که برای فعالیت

1. Alice Springs
2. SIGINT
3. Geo...

یوافاوها ایده آل است. در حقیقت در این استان بیش از هر نقطه‌ای دیگر در استرالیا یوافاوها رفت و آمد دارند.

یک منبع خبری قابل اعتماد دیگر، یک دوست که مدعی است در سالهای ۶۴-۱۹۶۳ با گروهی از موجودات فرازمینی در انگلستان تماس داشته می‌گوید که سالها است روابطی مابین دانشمندان در سطح جهانی با موجودات فرازمینی برقرار شده و آنها پایگاه‌هایی در ممالک مختلف منجمله استرالیا ساخته‌اند. البته هدف از ایجاد رابطه و محل دقیق پایگاه‌ها فاش نشده اما گزارش درباره درب استتار شده و یوافاودر پایین گپ این امکان را تقویت می‌کند که چنین پایگاهی می‌تواند در آن منطقه بنا شده باشد.

اینک توجه خودمان را به تلاش‌های گسترده دولت آمریکا طی سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۸ که سعی داشته مردم را درباره این مسائل پیچیده و جنجالی تا حدودی ارشاد نماید معطوف می‌کنیم. افشاگری‌های حیرت‌انگیزی که در ادامه کتاب بنظرتان می‌رسد مسلماً با مقادیری اطلاعات غلط و انحرافی همراه است. اما مشخص شده که بهر حال حاوی حقایق زیادی نیز می‌باشد چنانچه ما نیز بزودی کشف خواهیم نمود.